

مبانی و موانع حاکم بر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرایم سازمان یافته با چشم اندازی به حقوق انگلستان

افشین پارسایی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۳۰

علیرضا سایبانی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲

امیرحسین رهگشا^۳

چکیده:

مسئولیت کیفری همانند شاقول ترازوی عدالت است که در یکی از دو کفه آن مجرم و در کفه دیگر مجازات قرار دارد. اما تا قرون قبلی، فقط به یکی از دو کفه یعنی مجازات توجه می‌شد و به هر حال او را مجازات می‌کردند و نیز بین صغیر و کبیر، مجنون و عاقل، مکره و مختار تفاوتی قائل نبودند. به عبارت دیگر مجازات موضوعی بود و عمدی و سهوی بودن جرم تأثیری در نوع مجازات نداشت. به علاوه مجازات‌ها جنبه جمعی هم داشت بدین معنا که علاوه بر فرد خطاکار، افراد خانواده و قبیله هم ملزم به پاسخگویی در برابر اعمال مجرمانه فرد خطاکار بوده‌اند. با ظهور ادیان الهی و پیدایش مکاتب کیفری در اثر اندیشه‌های نو، به موضوعاتی مانند اراده و اختیار، عقل و مسئولیت توجه بیشتری صورت پذیرفت. اصل شخصی بودن جرم و مجازات جانشین اصل جمعی بودن مجازات‌ها شد و موضوعی بودن مجازات‌ها نیز نقش ذهنی و عینی پیدا کرد، اما مسئول شناختن شخص حقوقی همواره با مشکلاتی همراه بوده است، زیرا لازمه مسئولیت وجود عقل، اراده و اختیار است که شخص حقوقی فاقد آن است. اما تدوین کنندگان قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با توجه به معیارهایی مانند رشد جمعیت نسبت به سال‌های قبل، گسترش ارتباطات، پدیدار شدن شرکت‌ها در سطح جامعه، امکان ورود ضرر توسط شرکت و ... تصمیم گرفت که فصلی جداگانه تحت عنوان (شرایط مسئولیت کیفری) پیش بینی کند، به همین علت می‌توان این تصمیم خوب قانون گذار را، رویکرد نوین قانون‌گذار نامید. این مقاله در نظر دارد با روش تحلیلی، توصیفی، با توجه به پراکندگی قوانین مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در ایران از یکسو و توجه به پیشرفت جوامع بشری، چرخش اقتصاد کشورها با حضور اشخاص حقوقی و ارتکاب اعمال مجرمانه‌ای توسط مدیران شرکت‌ها در سایه‌ی شخص حقوقی از سوی دیگر، که چشم پوشی از مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی برای دولت‌ها امکان پذیر نبود، بپردازد. از این رو مبانی و اصول حاکم بر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرایم سازمان یافته را بررسی و مورد تحلیل قرار داده است

واژگان کلیدی:

مسئولیت کیفری، جرایم سازمان یافته، اشخاص حقوقی، ایران، انگلستان

^۱ دانشجوی حقوق کیفری و جرم‌شناسی، گروه حقوق، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران

^۲ استادیار، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس، بندرعباس، ایران

^۳ استادیار گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

جرم سازمان یافته همزمان با پیشرفت علم و فناوری در عرصه جهانی، مظاهر آن با اشکال نوینی خودنمایی کرده و به سبب پیچیدگی ساختار جرائم سازمان یافته، ویژگی فراملی آنها از جمله خطرناک ترین جرائم برای امنیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه تلقی می‌شوند. مقابله با جرائم سازمان یافته یکی از چالش‌های عمده قرن بیست و یکم است؛ چرا که همزمان به جهانی شدن و توسعه روابط در جهان معاصر، فرصت‌های وقوع این جرائم نیز رشد چشمگیری پیدا کرده است. بسیاری از تعاریف جرم سازمان یافته بر ماهیت سازمان‌های مجرمانه تأکید کرده‌اند. به همین دلیل لازم است تا تفاوت میان جرم سازمان یافته و آنچه جرم سازمان یافته نیست، روشن شود. معمولاً لازمه ارتکاب برخی از جرائم، میزان اندکی از سازماندهی است. در این خصوص قاچاق بین‌المللی انسان و مواد مخدر مثال‌های مناسبی برای این امر هستند. تجربه نشان داده که تمایز میان جرائم سازمان یافته و جرائم غیر سازمان یافته دشوار و نیازمند مهارت و تجربه است. تلقی متعارف و مرسوم می‌شود که از جرم سازمان یافته به وجود دارد همانا در جرائم مافیایی و جرائم گروه تبهکاران خلاصه می‌شود؛ این گروه‌ها به طور وسیع، مداوم، خشونت‌آمیز و سلسله‌مراتبی به فعالیت‌های مجرمانه گوناگون می‌پردازند. به هر حال بسیاری از کنشگران سیاسی به لحاظ اهداف سیاسی و عملی خود، جرم سازمان یافته را با تعاریف نسبتاً وسیعی پذیرفته‌اند.

اتحادیه اروپا مقرر می‌دارد که «لازمه سخن گفتن از جرم سازمان یافته آن است که حداقل شش مورد از ویژگی‌ها و شرایط یازده گانه ذیل وجود داشته باشد که چهار مورد از آنها حتماً باید جزء این شش مورد باشد.^۱

کشور انگلستان مدعی است که رویکرد آنان در جرائم سازمان یافته جدی جهان را رهبری میکند. با راه اندازی اژانس جرائم سازمان یافته ی جدی که با پلیس اژانس مرزی جدید بریتانیا -درآمد- گمرک و سایر نهادها برای هدف قرار دادن شبکه‌های جنایی همکاری میکنند. همچنین در انگلستان، مرکز جرائم شدید سازمان یافته^۲ مجرمان سازمان یافته را این گونه تعریف می‌کند: «افرادی که معمولاً با مشارکت دیگران هدف یکسانی را دنبال کرده و جرایمی را به منظور کسب مزایا و منافع مرتکب می‌شوند. افرادی با سن ۲۱ سال و بالاتر که معمولاً انتظار این است که اولین بار حبس سه سال یا بیشتر را تحمل کرده‌اند».

(با توجه به هدف عمده خود، موفقیت بسیاری در کاهش وقوع اینگونه جرائم ایجاد SOCA در انگلستان مرکز جرائم شدید سازمان یافته) کرده و در صورت وجود تلاشی نظام‌مند در خصوص تحلیل مشکلات خاص این جرائم و شناسایی آماج دسترس پذیر، کاهش وقوع این جرائم بهتر محقق خواهد شد. پذیرش چنین رویکردی خود مستلزم سرمایه‌گذاری بر تحلیل ساختار فرصتی است که الگوهای حل مشکلات ناشی از جرم قلمداد می‌شود؛ زیرا از خلال آنها می‌توان دریافت که کدام شیوه در پیشگیری از این جرم مؤثر است و به چه صورتی باید آن را تعدیل نمود. نهادهای ملی و بین‌المللی می‌توانند با بهبود ثبت و نگهداری اطلاعات و نیز امکان دسترسی محققان به آنها، تحلیل‌های مرتبط با جرم سازمان یافته را تسهیل کنند، تا به نوبه خود با گسترش اشکال تحلیلی، باعث تأثیر سریع مداخلات پیشگیرانه شوند.

^۱ ۱- مشارکت بیش از دو نفر؛ ۲- وظایف تعیین شده برای هر فرد؛ ۳- مدت طولانی و نامعین؛ ۴- برخورداری از میزانی نظم و کنترل؛ ۵- مظنون بودن به ارتکاب جنایت و وقایع مجرمانه شدید؛ ۶- فعالیت و ارتکاب جرم در سطوح بین‌المللی؛ ۷- استفاده از خشونت یا دیگر وسایل مناسب جهت ارباب؛ ۸- برخورداری از ساختارهای تجاری منظم؛ ۹- پرداختن به پول‌شویی؛ ۱۰- اثرگذاری بر سیاست‌ها، رسانه‌ها، اداره امور جامعه، مقامات قضایی یا اقتصاد؛ ۱۱- انگیزه کسب سود یا قدرت

^۲ . Serious Organised Crime Agency

نظام کیفری کشورما نیز باید هم گام با پیشرفت‌های بسیار سریع در شگردهای ارتکاب جرائم سازمان یافته نسبت به ترسیم یک سیاست کیفری جامع در مسئولیت کیفری مرتکبان این جرائم اقدام نماید. بُعد مهم این سیاست کیفری تبیین جهات مسئولیت کیفری این اشخاص بویژه در حالتی که سازمان یافتگی در قالب یک شخص حقوقی تبلور پیدا کند. قانون‌گذار در اولین تجربه خود برای شناسایی نهاد مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات ۱۳۹۲، اگرچه قدم مثبتی در جهت پر کردن خلأ قانون موجود در این زمینه برداشته، ولی بی‌نقص عمل نکرده است. مواد مرتبط در قانون مجازات ۱۳۹۲ دارای ابهامات و اجمال‌ها فراوانی است که جامعه حقوقی را به انتقاد در عین حال طرح برخی چالش‌ها در این زمینه، واداشته و بالأخص دادگاه جزایی را در تصمیم‌گیری دچار تردیدهای فراوان می‌کند اساس رویکرد قانونی را زیر سؤال می‌برد. این چالش‌ها زمانی دو چندان می‌شود که مفهوم جرائم سازمان یافته به آن اضافه گردد و این دامنه علاوه گستردگی ابعاد مبهم بیشتری پیدا کند. لذا این مباحث قابلیت طرح دارند که اصول مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرائم سازمان یافته می‌تواند با اصول کلی آن در سایر انواع جرائم متفاوت باشد یا خیر؟ به علاوه اینکه آیا شخص حقوقی مرتکب جرم سازمان یافته همان ماهیت گروه منظم و دارای سلسله مراتب را دارد یا باید شخص حقوقی ثبت شده‌ای باشد؟ در ماده ۱۳۰ ق.م.ا از گروه یاد می‌کند و در ماده ۲۲ این قانون اشخاص حقوقی. لذا تحلیل کلی ماهوی و البته فنی از تعامل گروه با شخص حقوقی یکی از محورهای اساسی در این پژوهش است.

از این رو می‌توان جهت گیری‌های اساسی در این پژوهش را به شرح ذیل تبیین نمود:

بُعد اول تحلیل نظریه‌های مسئولیت کیفری در رابطه با جرائم سازمان یافته است. قانون‌گذار در جهت شناسایی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی اعم از اشخاص حقوقی عمومی و خصوصی، از میان دو نظریه‌ای که در این راستا در نظام‌های مختلف حقوقی شناسایی شده (نظریه مسئولیت مافوق یا کارفرما^۱ و نظریه مغز متفکر^۲)، نظریه دوم که محدودتر می‌باشد را پذیرفت. در ارتکاب جرم سازمان یافته نیز ساختار سلسله مراتبی نوعی همسویی با این نظریه را نشان می‌دهد. حال صرف اشاره به این همسویی مراد پژوهش ما نبوده و بررسی آثاری که ممکن است در نتیجه‌ای این نظریه بدست آید نیز به حوزه‌ی تحلیلی قابل توجهی منتهی می‌گردد. چه بسا ممکن است با توجه به مطالعه تطبیقی^۳ مورد نظر در این پژوهش، ایرادات این رویکرد بازگو و در نهایت رویکرد متفاوتی پیشنهاد گردد.

^۱ نظریه‌ای که در برخی کشورها پذیرفته شده «مسئولیت مافوق یا کارفرما» یا مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ناشی از قصور در اعمال نظارت و کنترل است. به‌موجب این نظریه در مواردی که در اثر فقدان نظارت و کنترل صحیح بر اعمال زیردستان، جرمی ارتکاب یابد و یکی از افرادی که در شخص حقوقی سمت ارشد و هدایت‌کننده داشته است در این فقدان نظارت یا مدیریت صحیح مقصر باشد، به‌گونه‌ای که مجموعه ساختار و رویه شخص حقوقی را بتوان در ارتکاب این جرم مقصر دانست، شخص حقوقی به خاطر جرائم این کارکنان مسئولیت کیفری خواهد داشت. این نظریه بر فرضیه واقعی بودن اشخاص حقوقی مبتنی است و بر این باور شکل‌گرفته که تقصیر کیفری را می‌توان در ساختار، رویه و سیاست شخص حقوقی جستجو کرد. این نظریه این حُسن را دارد که تمامی ارکان شخص حقوقی را وادار می‌کند تا نظارت کافی بر رفتار زیردستان و بر ساختار شخص حقوقی داشته باشند؛ زیرا در غیر این صورت مجازات برای شخص حقوقی مقرر خواهد شد و این مجازات بر همه آن‌ها تأثیرگذار خواهد بود. در انگلستان «دکترین تجمیع» مورد پیشنهاد قرار گرفت که به‌موجب آن قابلیت سرزنش لازم برای تحقق جرم از تلفیق اعمال جمعی اشخاص مختلفی درون شرکت به وجود می‌آید. این دکترین به‌مثابه نظریه مسئولیت کارفرماست.

^۲ یعنی عمل ارکان و نمایندگان اصلی شخص حقوقی را به‌منزله عمل شخص حقوقی دانسته و جرم را به شخص حقوقی نسبت می‌دهند. این نظریه مبتنی بر دیدگاه فرضی بودن اشخاص حقوقی است و برای اشخاص حقوقی به‌خودی‌خود و بی‌واسطه قائل به مسئولیت کیفری نیست و بر این فرض مبتنی است که اشخاص حقوقی، از طریق نمایندگان فردی خود مرتکب جرم می‌شوند، لذا به دنبال احراز تقصیر کیفری فردی و انتساب آن به شخص حقوقی است. به این نظریه، نظریه شناسایی هم گفته‌شده است. این رویکرد در تعقیب شرکت‌های بزرگ که ساختار پیچیده و گسترده‌ای دارند مشکل‌ساز می‌شود؛ به‌این‌ترتیب که نمی‌توان شخص خاصی را مورد شناسایی قرار داد که عناصر متشکله جرم را مرتکب شده باشد. محدودیت دیگر این نظریه آن است که اجرای آن فقط هنگامی ممکن است که مغز متفکر یا همان رکن و نماینده اصلی در حال انجام‌وظیفه مدیریتی خود باشد.

^۳ در انگلستان هم نظریه مغز متفکر، پذیرفته‌شده است؛ به‌گونه‌ای که رویه مجلس اعیان این است که فقط جرائم نمایندگان اصلی و مقامات بلندمرتبه شخص حقوقی را به‌حساب آن می‌گذارد؛ مگر در مورد بعضی جرائم مادی صرف لکن در سال‌های اخیر، نظریه مسئولیت کارفرما

جهت گیری دوم و البته مهم در این پژوهش تحلیل مقارنه‌ای دو گونه مواد قانونی است که یکی ناظر است به مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به طور کلی و دیگری آن دسته از موادی که سازمان یافتگی را به عنوان یکی از جهات مسئولیت کیفری تلقی کرده است. در ایران در گروه اول مواد ۲۰ الی ۲۲ از ق.م.ا و در گروه دوم ماده ۱۳۰ ق.م.ا قرار دارد.^۱ اینکه مسئولیت کیفری در جرائم سازمان یافته تابعی از معیار شدت جرم، نتایج ارتكابی، وضعیت سردستگی، نوع جرم ارتكابی و غیره است، شخص حقوقی را با جرم سازمان یافته ارتباط می‌دهد و حالت‌های مختلفی را بوجود می‌آورد. علاوه بر این یکی از محورهای مهم مسئولیت کیفری ناظر به صورتی است که جرم سازمان یافته‌ی ارتكابی قبل از تشکیل شخص حقوقی بوده باشد. زیرا قانون تجارت زمان ایجاد شخصیت حقوقی شرکت‌های تجاری را معین نکرده است؛ لکن این شرکت‌ها از تاریخی دارای شخصیت حقوقی خواهند بود که ایجاد و به عبارت مقنن تشکیل شده باشند. مسئولیت اعمالی که قبل از تشکیل شرکت، توسط مؤسسين شرکت که نمایندگی شخص حقوقی در حال تشکیل را بر عهده‌دارند، تحت پوشش شخص حقوقی انجام می‌شود، پس از اتمام مراحل تشکیل شرکت و ایجاد شخصیت حقوقی، به عهده شخص حقوقی محول می‌گردد. با توجه به این نکته، در حالت قبل از تشکیل، ممکن است شخص حقوقی تبعات مسئولیت کیفری را متحمل شود، اینکه تا چه اندازه این موضوع در جرائم سازمان یافته قابل پذیرش است خود محل بحث فنی و مجزایی خارج از این پژوهش است. در حقوق انگلستان یکی از مقررات مهم قانون جرم سازمان یافته شدید و پلیس ۲ مصوب ۲۰۰۵ است که رویکرد پلیسی آن و نه حقوقی‌اش آن را به عنوان منبع اصلی قرار نمی‌دهد، هرچند در نکاتی از این قانون استفاده می‌شود. قانون جرم شدید ۳ مصوب ۲۰۱۵ در ماده ۴۵ به مشارکت در گروه‌های سازمان یافته پرداخته است. به موجب بندهای ۴ و ۵ از این ماده، هر رفتارهای که در قوانین انگلستان و ولز قابل

هم مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که قوانین تازه‌ای وضع شدند که فقدان نظارت و پیشگیری کافی از صدمات جانی را موجب مسئولیت شخص حقوقی می‌دانند، به‌علاوه بر اساس نظریه مسئولیت ناشی از عمل دیگری، هر یک از کارکنان شخص حقوقی در هر درجه‌ای که باشند اگر مرتکب بعضی جرائم مادی صرف شوند، مسئولیت شخص حقوقی را به دنبال می‌آورند.^۱ ماده ۲۰ - در صورتی که شخص حقوقی بر اساس ماده (۱۴۳) این قانون مسؤل شناخته شود، با توجه به شدت جرم ارتكابی و نتایج زیانبار آن به یک تا دو مورد از موارد زیر محکوم می‌شود، این امر مانع از مجازات شخص حقیقی نیست:

الف- انحلال شخص حقوقی

ب- مصادره کل اموال

پ- ممنوعیت از یک یا چند فعالیت شغلی یا اجتماعی به طور دائم یا حداکثر برای مدت پنج سال

ت- ممنوعیت از دعوت عمومی برای افزایش سرمایه به‌طور دائم یا حداکثر برای مدت پنج سال

ث- ممنوعیت از اصدار برخی از اسناد تجاری حداکثر برای مدت پنج سال

ج- جزای نقدی

چ- انتشار حکم محکومیت به وسیله رسانه‌ها

تبصره- مجازات موضوع این ماده، در مورد اشخاص حقوقی دولتی و یا عمومی غیر دولتی در مواردی که اعمال حاکمیت می‌کنند، اعمال نمی‌شود.

ماده ۲۱- میزان جزای نقدی قابل اعمال بر اشخاص حقوقی حداقل دو برابر و حداکثر چهار برابر مبلغی است که در قانون برای ارتكاب همان جرم به وسیله اشخاص حقیقی تعیین می‌شود.

ماده ۲۲- انحلال شخص حقوقی و مصادره اموال آن زمانی اعمال می‌شود که برای ارتكاب جرم، به وجود آمده یا با انحراف از هدف مشروع نخستین، فعالیت خود را منحصراً در جهت ارتكاب جرم تغییر داده باشد.

ماده ۱۳۰- هرکس سردستگی یک گروه مجرمانه را بر عهده گیرد به حداکثر مجازات شدیدترین جرمی که اعضای آن گروه در راستای اهداف همان گروه مرتکب شوند، محکوم می‌گردد مگر آنکه جرم ارتكابی موجب حد یا قصاص یا دیه باشد که در این صورت به حداکثر مجازات معاونت در آن جرم محکوم می‌شود. در محاربه و افساد فی الارض زمانی که عنوان محارب یا مفسد فی الارض بر سر دسته گروه مجرمانه صدق کند حسب مورد به مجازات محارب یا مفسد فی الارض محکوم می‌گردد.

تبصره ۱- گروه مجرمانه عبارت است از گروه نسبتاً منسجم متشکل از سه نفر یا بیشتر که برای ارتكاب جرم تشکیل می‌شود یا پس از تشکیل، هدف آن برای ارتكاب جرم منحرف می‌گردد.

تبصره ۲- سردستگی عبارت از تشکیل یا طراحی یا سازماندهی یا اداره گروه مجرمانه است.

بند ب ماده ۴۵ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۷۶ با آخرین اصلاحیه‌های ۱۳۹۶ - در صورتی که مرتکب نقش

سردستگی موضوع ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ یا پشتیبان مالی و یا سرمایه‌گذار را داشته ... خود عاملی برا افساد فی الارض خواندن جرم ارتكابی و تشدید مجازات شخص خواهد شد.

^۱ Serious Organised Crime and Police Act 2005

^۲ Serious Crime Act 2015

مجازات باشد و شخص با آگاهی از آن رفتار اقدامی در جهت تحصیل منفعت یا پیش بردن مقاصد آن گروه انجام دهد مجرم است. به موجب بند ۶ از این ماده، گروه مجرمانه سازمان یافته به حداقل سه نفر اطلاق می‌شود که برای هدفی خاص تشکیل شده باشد و اقدام یا حداقل توافقی میان آنها برای اقدام در جهت آن هدف وجود داشته باشد. به موجب بند هشتم این ماده مجازات افراد مشمول این ماده حداکثر ۵ سال حبس است. در این ماده شخص به طور کلی بیان شده است و شخص حقوقی صراحتاً بیان نشده است.

علت انتخاب کشور انگلستان برای مطالعه تطبیقی نیز در دو دلیل مهم خلاصه می‌شود: اولاً اینکه در این کشور و شهرهای مختلف آن گروه‌های سازمان یافته حضور پررنگ و گسترده‌ای دارند و تعامل آنها با اروپا و نیز آمریکا بر پیچیدگی و گستردگی آنها افزوده است. ثانیاً نظام کیفری این کشور به شکل رویه‌ای و به طور مستمر خود را با تغییرات قابل توجه در نوع ارتکاب این جرائم به روز می‌نماید؛ و نظام کیفری با کنشگران مختلف و متخصص در انتساب مسئولیت کیفری به این اشخاص فعالیت دارند. در حقوق کیفری انگلستان، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بویژه با توجه به جرائم سازمان یافته ملاحظات متعددی را مطرح می‌سازد، مانند اینکه این جرائم حتی اگر فرا مرزی باشند مشمول پاسخ و تعقیب کیفری خواهند بود و به علاوه اینکه نوع مجازات‌ها بسته به نوع جرائم می‌تواند از پاسخ‌های اداری، مدنی و کیفری را دربر گیرد. حتی می‌توان بحث را با نظر به حقوق انگلستان چالش‌تر نیز ساخت و آن به این شکل که، با نظر به رژیم‌های قانونی مجازات شرکت‌ها و اشخاص حقوقی، اگر چه تحمیل مسئولیت کیفری در شرکت‌ها، و نه مدیران و یا کارکنان، بحث‌های قابل توجهی ایجاد می‌کند، مفسران به طور جامع تحلیل نمی‌کنند که چرا مسئولیت کیفری شرکت وجود دارد. علاوه بر این، روشن نیست که مسئولیت کیفری شرکتی بهترین راه برای مقابله با رفتارهای مجرمانه سازمان یافته است یا خیر.

بعدها سوم ناظر به تحلیل فرعی بودن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بر مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی در جرائم سازمان یافته خواهد بود. این بعد به این دلیل شایسته بحث دارد که با نظر به تشکیلات گروه‌های سازمان یافته و ادغام آنها در شخص حقوقی، قابلیت بحث پیدا می‌کند که آیا در جرائم سازمان یافته می‌توان شخص حقوقی را از دایره شمول مسئولیت کیفری خارج ساخت و این موضوع چه دامنه‌های متفاوتی را با دیگر جرائم خواهد داشت.

بعدها چهارم از تحلیل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرائم سازمان یافته را در گریزگاهها و استثنائاتی جستجو کرد که خود عاملی برای عدم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مرتکب جرائم سازمان یافته خواهد شد. اول بحث ادغام شرکت پس از ارتکاب جرم سازمان یافته است. در شرکت، پس از ارتکاب جرم و قبل از صدور حکم قطعی ادغام یا تبدیل رخ دهد، آیا مسئولیت کیفری همچنان پابرجاست؟ در مورد ادغام باید گفت که در قوانین ایران مقررات منظمی در مورد نظام حقوقی حاکم بر ادغام شرکت‌ها وجود ندارد، لکن با توجه به این که در نتیجه ادغام، شرکت‌های سابق امحاء و شرکت جدیدی ایجاد خواهد شد، عدم مسئولیت کیفری شرکت جدید در برابر رفتار مجرمانه هر یک از شرکت‌ها پیش از ادغام موجه می‌نماید. البته این امر می‌تواند مفری برای شرکت‌ها از مسئولیت کیفری باشد؛ بدین نحو که مؤسسين شرکت پس از ارتکاب جرم برای گریز از مسئولیت، دست به ادغام شرکت با شرکتی دیگر بزنند؛ اما لازم است برای جلوگیری از این امر، تدبیری توسط قانون‌گذار اندیشیده شود. اینکه نظام حقوقی انگلستان چه رویکردی در این خصوص اتخاذ نموده است به پیچیدگی این موضوع می‌افزاید. دوم مستثنی بودن اشخاص حقوقی عمومی از مسئولیت کیفری به جرائم از جمله جرائم سازمان یافته است. می‌توان در این جهت گیری بررسی نمود که آیا می‌توان استثنا شدن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی عمومی را در جرائم سازمان یافته پذیرفت و یا اینکه این مؤلفه در جرائم سازمان یافته مستلزم بازنگری است. زیرا برخی از این جرائم با استفاده از قدرت دولتی ارتکاب پیدا می‌کنند و از این رو، مستثنی شدن آنان ارتکاب را به بستر دولتی می‌کشاند.

بعد دیگری که در آخر لازم به اشاره است که برخی از جرائم مهم و جدید سازمان یافته آن دسته از جرایمی است که در فضای سایبری ارتکاب پیدا می‌کند، پرداختن به این جرائم خود جایگاه بسیار مهمی در مسئولیت کیفری این جرائم دارد. به علاوه بررسی این موضوع در کشور انگلستان می‌تواند الهام بخش نکات قابل توجهی برای آسیب شناسی بحث مسئولیت کیفری مقرر در قانون جرائم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸ باشد.

مبانی نظری مسئولیت کیفری دولت‌ها

مبانی نظری مسئولیت کیفری دولت را می‌توان در دو طبقه دسته‌بندی کرد: مسئولیت کیفری دولت از سویی مستلزم پذیرش نظریه «مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی» در حقوق بین‌الملل بوده و از سوی دیگر بر این مبنا استوار است که در حقوق بین‌الملل، قواعدی وجود دارند که نظام مجزای مسوولیت را برای نقض کنندگانشان می‌طلبند. ذیلاً به این مواد می‌پردازیم.

قاعده آمره

در جامعه بین‌المللی قواعد حقوق وجود دارند که به عنوان قواعد بنیادین عام، آمرانه و برتر حقوق بین‌الملل، شناخته شده‌اند. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۹:۱۴۲) هرچند که برخی دانشمندان مانند «لوتر پاخت» معتقدند، این قواعد به دلیل تعارض با حقوق بین‌الملل عرفی و حاکمیت دولتها، جایگاهی در حقوق بین‌الملل ندارند، اما باید گفت این عقیده سنتی از آزادی دولتها که بر (Ethiopians, 2006:10) پایه ایده منسوخ و فراموش شده حاکمیت دولتها بنا نهاده شده است، امروزه تغییر یافته است. (

همانگونه که «ابی سعب» می‌گوید: «قبلاً کشورها می‌توانستند به هر آنچه که مایل بودند با ترکیب افعال حاکمیت و اصل وفاعی به عهد در بستر توافق دست یابند، این امر به علت فقدان محدودیتی حقوقی بر توسل به زور در روابط بین‌المللی ممکن می‌نمود. لیکن به محض ممنوع شدن توسل به زور، راه اعمال محدودیتهای اساسی بر حاکمیت افسار گسیخته کشور (Abi, 2006:10) هموار گشت» (

به واقع از آنجا که وابستگی متقابل عینی میان کشورها، آن اندازه قوی نیست که تنش‌ها را بزداید و به مخاصمات مسلحانه پایان بخشد، دولتها ناگزیر به گردن نهادن به رعایت قواعد آمره می‌باشند. کنوانسیون وین حقوق معاهدات ۱۹۶۹ بدون (برای تشخیص قواعد آمره آن را چنین تعریف می‌کند - Ethiopians, 1993:63) تعریف معین و تنها با ارائه معیاری شکلی. (کند: «از نظر عهدنامه حاضر، قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام، قاعده‌ای است که به وسیله کل جامعه بین‌المللی کشورها به عنوان قاعده‌ای تخلف‌ناپذیر که تنها با یک قاعده بعدی حقوق بین‌الملل عام با همان ویژگی، قابل تعدیل باشد، پذیرفته و مورد شناسایی قرار گرفته است».

از تعریف ارائه شده چنین مستنبط است که مهمترین و اصلی‌ترین معیار در این ماده آن است که قاعده آمره منافع برتر کل جامعه بین‌المللی را حفظ می‌کند، منفعتی که تخطی از آن جایز نیست. در حقیقت کنوانسیون وین با بیان این ماده از نظم عمومی بین‌الملل خبر داده است.

از این روی، قواعد آمره، قواعدی هستند که وجود آنها به طور اجتناب‌ناپذیری به موجودیت کلی نظم حقوقی بین‌المللی، گره خورده است. لذا در اثر چنین اعتقاد حقوقی بر آمریت قواعدی که در وجدان حقوقی جامعه بین‌المللی رخنه کرده است، دولت‌ها در رعایت آنها تعهد عینی خواهند داشت و براساس آنکه ناظر بر منافع عمومی جامعه هستند، تعهدات بین‌المللی را نسبت به جامعه بین‌المللی تحمیل می‌کنند.^۱

از طرف دیگر قواعد آمره قواعدی موضوعه با قابلیت اجرای عمومی شناخته شده‌اند که اراده مشترک جامعه بین‌المللی کشورها، تعیین می‌کند که آن قواعد غیرقابل تخطی باشند.

وقتی یک قاعده به وسیله همه یا اکثر دولت‌ها به عنوان قاعده حقوق بین‌الملل شناسایی می‌شود، به این معناست که یک اراده هماهنگ و مشترک جامعه بین‌المللی دولت‌ها ظهور یافته است. این اراده که براساس رضایت مشترک دولت‌ها شکل گرفته، بایستی (این رضایت در قواعد آمره به نحو مضاعف نمود پیدا می‌کند) Alexize, 1981:230 به عنوان مبنای تعهد آمره تلقی شود... کند. رضایت اول در شکل‌گیری یک قاعده آمره از منطوق و مفهوم کنوانسیون‌های چند جانبه عام و رویه عرفی دولت‌ها، اعلام می‌گردد. اما رضایت دومی که ناظر بر ماهیت خاص قواعد آمره است، حاکی از تصدیق تأثیری است که دولت‌ها به نقش و (به Rozakis, 1976:76 کارکرد ویژه قاعده آمره در روابط با دیگر دولت‌ها در سطح جامعه بین‌المللی به عمل می‌آورند...) بیان دقیقتر: «اعتقاد حقوقی کشورها نه تنها باید دال بر الزامی بودن یک رویه در عرف، معاهده به عنوان حقوق باشد، بلکه باید مثبت آمره بودن آن نیز باشد». اراده دولت‌ها با توجه به ماهیت نرم مزبور که ناظر بر منافع اساسی و بنیادین جامعه بین‌المللی است، بر این امر تعلق می‌گیرد که به آن ویژگی آمره اعطا کند و «تعهدات عام‌الشمول» را ایجاد نماید.

نتیجه حاصله از این رضایت مضاعف، ویژگی «غیرقابل تخطی» و «غیرقابل نقض بودن» آن قواعد است. البته ذکر این امر ضروری است که غیرقابل نقض بودن، نباید موجب این گمراهی گردد که امکان نقض برخی قواعد وجود ندارد، بلکه منظور آن است که نقض این گونه قواعد منجر به اعمال ضمانت‌های اجرایی خاص می‌گردد. والا قطعاً هیچ کدام از قواعد نباید نقض گردد. در حقیقت در این موارد، بایستی ضمانت‌های اجرایی خاص طراحی و مقرر شود که با سیر کلی تدوین و تکوین این مفهوم سنخیت و تناسب داشته باشد. ضمانت اجرای مقرر در حقوق معاهدات برای قراردادهایی که منجر به نقض قواعد

۱ - البته باید گفت منافع و مصالح بین‌المللی نیز دامنه‌ای پس گسترده دارد که ممکن است به آسانی قابل تشخیص نباشد، برخی از ارزش‌ها آشکارا مبین چنین مصالح و منافع است؛ استقلال دولت‌ها، میراث مشترک بشریت، حقوق عینی و.. از این قبیل‌اند و دسته‌ای دیگر از منافع عمومی وجود دارند که به سبب تحولات روزافزون نظام بین‌المللی، اهمیتی شایان توجه پیدا کرده‌اند. قواعد حقوقی بشری در این زمره هستند.

۲ - البته به نظر می‌رسد که علاوه بر عرف و معاهده که به عقیده برخی از لغات پذیرش و شناسایی قابل استنباط است. رویه قضایی بین‌الملل، قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و اصول کلی حقوقی نیز می‌تواند منشأ و خاستگاه قاعده آمره باشند.

آمره می‌گردد، ابطال مطلق است که در مقایسه با سایر ضمانت‌های اجرایی حقوقی که علیه اعمال خلاف و غیرمشروع وجود دارد، شدیدتر است.

ابطال مطلق، قرارداد یا معاهده را از ابتدا فاقد هرگونه اثر حقوقی می‌داند، یعنی اینکه، گویا اساساً قراردادی منعقد نشده است و یا آنکه عمل حقوقی واقع نگردیده است. (طراز کوهی، ۱۳۴۳: ۱۵۸)

در راستای موضوع تحقیق، این سؤال مطرح می‌شود؛ آیا آثار قانونی، نظیر ابطال مطلق، به اعمال حقوقی یک جانبه‌ی مغایر با قواعد آمره متصور است؟ آیا قاعده آمره در حقوق بین‌الملل به اعمال یک جانبه دولت‌ها که به موجب این نظام ممنوع یا مجاز شناخته شده است، تعمیم می‌یابد؟

تعریفی که کمیسیون حقوق بین‌الملل، در ماده ۱۹ طرح مواد مربوط به مسئولیت دولت‌ها از مفهوم جنایت بین‌المللی، ارائه داد، با نقض قواعد آمره در تلاقی بود. (دوپویی، ۱۳۷۶: ۲۸۸) به موجب تفاسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل: «ارتکاب جنایت بین‌المللی در هر مورد منوط به این امر است، که تعهد از نوعی باشد که رعایت آن برای رسیدن به هدف بنیادین موضوع ذی‌ربط دارای اهمیت اساسی» باشد. بنابراین، این نتیجه حاصل می‌شود، که نقض هر تعهد بین‌المللی، جنایت نبوده و تنها آن دسته از نقض‌هایی موجب مسئولیت کیفری خواهند شد که تعهد واجد اهمیت اساسی را نقض کرده باشند.^۱

همچنین ماده ۱۹، با توجه به ماهیت رضایی حقوق بین‌الملل از فرمول توافق «جامعه بین‌الملل در کلیت خود استفاده نموده که متخذ از رویه بین‌الملل دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن و ماده‌ی ۵۳ کنوانسیون وین بود.

کمیسیون در تفسیر عبارت جامعه بین‌المللی در کلیت آن، چنین بیان داشته است؛ آنچه که از اشاره به «جامعه بین‌المللی در مجموع آن» مقصود بوده، روشن است. این عبارت، قطعاً به معنی لزوم شناسایی اجماعی توسط تمامی اعضای جامعه بین‌المللی، به نحوی که به هریک از دولت‌ها حق و تو بدهد، نیست و قصد آن بوده که از تلقی عمل متخلفانه بین‌المللی به عنوان جنایت، نه فقط توسط گروه خاصی از دولت‌ها حتی اگر برای خود اکثریتی را تشکیل داده باشند بلکه توسط تمامی اعضای مهم تشکیل‌دهنده جامعه بین‌المللی، اطمینان حاصل شود.

با همه تفاسیری که از مفهوم جامعه بین‌المللی در کل گردیده، بهترین دیدگاه این است که عملی که به عنوان جنایت معرفی می‌شود از سوی اکثریت قریب به اتفاق دولت‌ها، از جمله همه اعضای اصلی جامعه بین‌المللی، جرم‌انگاری گردیده باشد.

هرچند که ماده ۱۹ از طرح کمیسیون حذف گردید، به عنوان سندی که صریحاً به تعریف جنایات بین‌المللی دولت‌ها پرداخته است و تشابه تعریف ارائه شده با قواعد آمره در کنوانسیون وین در خور توجه است. صرف‌نظر از این تلاقی، شایان ذکر است که گرچه تعریف

۱ - البته توضیح این امر خالی از فایده نخواهد بود که کمیسیون در تعریف جنایات، با سه شیوه و یا ایده مواجه بود. تهیه فهرستی جامع از اعمالی که جنایات دولت بودند، تهیه معیار و ضابطه‌ای برای تشخیص و راهی میانه که بردارنده معیاری است. منطبق به ضمیمه‌ی فهرستی محدود و غیرحصری از مهمترین مصادیق جنایات بین‌المللی دولت. نظر اول به سه دلیل رد شد. نخست آنکه تهیه فهرستی جامع، غیرممکن بود و با توجه به اختلاف نظر کشورها پرداختن به این موضوع، کمیسیون را از وظیفه اصلی خود دور نمود. ثانیاً لزوم تهیه چنین فهرستی، که تهیه فهرستی جامع از جنایات دولت، سد راه توسعه و تحول حقوق بین‌الملل در این حوزه‌ی بسیار حساس می‌گردید. روش دوم نیز به دلیل آنکه وضع چنین معیاری حتی اگر انعطاف‌پذیر باشد، موجب انجماد رویه‌ی بین‌المللی دولت‌ها و رویه قضایی می‌گردید، مقبول نشد و نهایتاً فرمول ماده ۵۳ کنوانسیون وین دنیال شد، به انضمام آنکه به بیان برخی مصادیق نیز پرداخته شد.

قاعده آمره در کنوانسیون حقوق معاهدات است، اما به قول کاسسه، منطقاً و عقلاً قواعد مزبور در جهت گیری کلی خود، هرگونه عمل و (در همین راستا، «برانلی» می گوید؛ جنایت، فی الواقع تجاوز به یک Cassese, 1988:97 رفتار متعارض با خود را نفی و رد می کنند.) قاعده آمره حقوق بین الملل است. خصوصاً آنکه، نوعی نظم عمومی بین المللی وجود دارد که قواعد و مقرراتش وسیع تر از حقوق معاهده ای صرف است. این نوع از نظم شامل اصول و قواعدی است که واجد نقش حیاتی برای کل جامعه بین المللی بوده و از همین رو می توان گفت، هر عمل حقوقی اعم از اقدامات یک جانبه مغایر این اصول، فاقد اعتبار خواهد بود.

لذا بسیاری از اعمال در هر سطحی و به هر نحوی که صورت گیرد، اگر با قواعد بنیادین مزبور تعارض داشته باشد، قابل پذیرش نمی باشد. با توجه به عناصر و فلسفه ایجاد قواعد آمره، هیچ عاملی نظیر شناسایی و عدم اعتراض و سکوت دولت ها در قبال نقض این قواعد نمی تواند، عدم مشروعیت محض آن عمل را خنثی نماید، چرا که اقتدار و توانمندی جامعه بین المللی به طور کلی در حدی است (Brownline, 1990:48-50 که بدون هیچ محدودیتی بر عمل حقوقی سایه می افکند.)

بدیهی است که بنابر تعریف قواعد آمره، برخی از قواعد حقوق بین الملل، به علت ماهیتشان و نقشی که در نظم عمومی بین المللی دارند، منطقاً و تحقیقاً باید همه انواع اعمال حقوقی را شامل شود. هدف مفروض در مفهوم قواعد آمره، ناظر بر حمایت بین المللی است که نمی توان آن را به روابط متقابل قراردادی، محدود دانست. قطعاً نمی توان ادعا کرد که منافع بنیادین حقوق بین الملل، صرفاً از طریق معاهدات یا دیگر توافقات دو یا چند جانبه تهدید می شوند^۱

به عبارتی دیگر با پذیرش قاعده آمره ضرورتاً هریک از اعمال حقوقی و عملکرد دولت ها که موضوعاً نامشروع تلقی می شوند، بی اعتبار می گردد چرا که آثارشان مغایر با نظم عمومی بین الملل است. به همین دلیل می توان گفت؛ دولت ها نه تنها در توافقات خود، بلکه در (Meron, 1986:16 فعل ها و ترک فعل هایش، نمی توانند از قواعد آمره عدول و تخلف نمایند.)

به طور مثال؛ چنانچه معاهده ای با موضوع خلاف قوانین آمره حقوق بشری، مانند تبعیض نژادی منعقد گردد و این اعمال را مجاز شمارد و در این راستا اعمال و رفتاری مبنی بر نقض آن قواعد نیز انجام گرفته شده باشد، آیا ابطال آن معاهده و توافق کافی است؟ به عبارت دیگر تکلیف ضمانت اجرای اعمال مادی ناقض قواعد آمره چیست؟ آیا می توانیم بگوئیم ضمانت اجرا فقط در قبال توافقات، قابل اعمال است و افعال مادی را در بر نمی گیرد؟ خصوصاً آنکه امروزه نقض بسیاری از قواعد آمره جنایت تلقی شده و در آن هیچ شکلی نیست.

هرچند که برخی معتقدند که قاعده آمره فقط در مقوله حقوق معاهدات است و به اعمال یک جانبه تسری نمی یابد، (هدایت الله، ۱۳۸۳:۳۰۵) اما به نظر نگارنده با وحدت ملاک از تعریف و هدف قواعد آمره که تأمین کننده منافع عام جامعه بین المللی است، این قواعد به این گونه اعمال یک جانبه، قابل تسری و بسط است. لذا باید آثار حقوق دیگری نیز برای نقض قواعد آمره شناسایی کنیم که به عامل و مرتکب عمل توجه کند. می توان گفت: در توسعه قلمرو قواعد آمره به اعمال یک جانبه تردیدی وجود ندارد.

البته تجلی این قواعد در اعمال یک جانبه ضمانت های اجرایی نظیر فاقد آثار قانونی بودن عمل خلاف، تکلیف به عدم شناسایی آن عمل از سوی دولت ها و البته مهم تر از همه مسئولیت بین المللی ناشی از آن را به همراه دارد. النهایه می توان گفت، بین مفهوم مسئولیت کیفری

^۱ - بر این اساس است که در بررسی اعمال رافع مسئولیت دولت ها، کمیسیون حقوق بین الملل، جز فورس ماژور، دیگر موارد را در صورتی که در تعرض با قواعد آمره باشند، مورد پذیرش قرار نداده است. طبیعی است که این گونه اعمال در زمره اعمال یک جانبه ولت ها قرار می گیرند.

دولت و قواعد بین‌المللی که از ویژگی آمره برخوردارند، ارتباط مستمر و مستقیم وجود دارد. در حقیقت در یک روی سکه محدودیت ناشی از مفهوم آزادی قراردادی دولت‌ها بر مبنای سلسله مراتب قواعد بین‌المللی و بی‌اعتباری معاهداتی که در تعارض با قواعد و هنجارهای آمرانه هستند. وفق ماده ۷۱ کنوانسیون وین هنگامی که یک معاهده به استناد ماده ۵۳ از درجه اعتبار ساقط می‌شوند، دولت‌ها موظفند حتی الامکان از کلیه اقدامات به عمل آمده نتایج حاصله از آن، تا جایی که در تعارض با یک قاعده آمره است، صرف‌نظر کنند و باید در جهت انطباق با قاعده موضوع تلاش نمایند. این امر در ارتباط مستقیم با مفهوم مسئولیت دولت می‌باشد. وقتی دولتی متعهد به قواعد آمره باشد، نقض قاعده مزبور منتج به مسئولیت آن خواهد بود. بنابراین در روی دیگر سکه امکان به کار بستن نظام مسئولیت دولت در قبال نقض قواعد آمره خواهد بود و غالب دولت‌ها این مسئله را پذیرفته‌اند. اما قطعاً این امر، بدان معنی نیست که همواره میان قاعده آمره و مسئولیت کیفری دولت، ارتباط وجود داشته باشد؛ در صورتی که محتوا قواعد و هنجارها در جامعه بین‌المللی، حاوی مفهوم جنایت و جرم باشد، این ارتباط مصداق پیدا می‌کند. لذا قاعده آمره ذاتاً مفهوم گسترده‌تری نسبت به جنایت بین‌المللی دارد.

می‌توان قائل شد که ضمانت اجرای مجازات در مسئولیت کیفری ایجاد شده به دلیل نقض قواعد آمره، ضمانت اجرایی است که با بطلان معاهده‌ای که حاوی موادی خلاف قواعد آمره است، برابری می‌نماید و برتری و تمایز قواعد آمره را با قواعد عادی الزام‌آور، نشان می‌دهد.

لذا می‌توانیم به ظهور مفهوم قواعد آمره در مقوله جنایات بین‌المللی اهمیت تعیین‌کننده، البته نه انحصاری بدهیم. همانطور که «آگو» گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل می‌گوید:

«تصور این امر دشوار است که تحول وجدان حقوقی کشورها در خصوص اندیشه غیرقابل قبول بودن نقض بعضی قواعد با تحول موازی در زمینه مسئولیت دولت‌ها همراه نباشد. در حقیقت بطلان معاهداتی که یک قاعده اساسی را نادیده می‌گیرند، ما را به این نتیجه هدایت می‌کند که خارج از حقوق معاهدات می‌بایست منطقاً همان آثار مغایر با حقوق عادی مسئولیت را به بار آورد که در حقوق معاهدات موجب می‌گردد. بدین ترتیب ضمانت اجرای کیفری در نظام جزائی، معادل بطلان در نظام قراردادهاست که هریک از این دو ناشی از ایجاد اختلال در چیزی است که نظم عمومی بین‌المللی نامیده می‌شود» (دوپویی، ۱۳۷۶: ۲۸۹)

صلح و امنیت بین‌المللی

در سال ۱۹۴۵، ۵۱ کشور با امضاء منشور ملل متحد توسل به جنگ را ناپسند و ناشایست شمرده و متعهد شدند که اختلافات خود را از راه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند. با اعتقاد به لزوم پرهیز از جنگ، امضاءکنندگان منشور ملل متحد، سازمان ملل متحد را بنیان گذاشته و هدف اصلی و اساسی آن را حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اعلام نمودند. به قول برخی شاید هنگام تنظیم میثاق جامعه ملل توجه چندانی به مبانی صلح، علل و ریشه‌هایی که منجر به ایجاد و تحکیم صلح می‌شود، نگردید (زمان مخابرات، ۱۳۸۸: ۷۲)

تنظیم‌کنندگان منشور ملل متحد با به کارگیری عبارت صلح و امنیت، گرچه ظاهراً هدف خود را جلوگیری از جنگ یا حفظ صلح در معنای سلبی آن، به معنای نبود جنگ اعلام نمودند؛ اما تحولات جامعه بین‌المللی و تمایل بر تفسیر موسع این عبارات و اقدامات انجام

شده توسط ارکان سازمان ملل متحد و کنوانسیون‌هایی که پس از منشور ملل متحد تصویب گردید، بیانگر آن است که هر کدام از واژگان صلح و امنیت را می‌توان در معانی گسترده‌ای، استنباط نمود. صلح به طور مضیق، صرفاً به عنوان فقدان تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر دولت تعریف می‌شود، به عبارت دیگر، صلح در این معنا، به معنی عدم وجود تهدیدی برای وضع (Simma, 1995:50) موجود یاد عدم نقض آن (صلح منفی) تلقی می‌شود، اما واژه امنیت را می‌توان به صلح مثبت تغییر نمود.

به عبارتی، می‌توان گفت، حفظ صلح منفی بدون تأمین عدالت، امکان عدالت، امکان‌پذیر نیست. بنابراین هدف سازمان ملل متحد اجرای عدالت است؛ چرا که بی‌عدالتی منجر به شورش و جنگ بین‌المللی می‌گردد. تأمین عدالت را می‌توان به از بیرن بردن احتمال وقوع جنگ شایگان، (۷: ۱۳۸۰) (تعبیر نمود. به همین دلیل خلع سلاح، استعمار زدایی و... با تقویت صلح و امنیت بین‌المللی، ارتباط نزدیکی دارد.

کمیسیون حقوق بین‌الملل در زمان تدوین و تفسیر پیش‌نویس قانون جرائم علیه صلح و امنیت بشری، ضمن این عقیده که جرائم صلح منجر به تجاوز و جنگ شده و جرائم علیه امنیت منجر به اخلال در نظم عمومی جامعه می‌شود، این رویکرد را مدنظر قرار داد که منطقی، این دو مفهوم با هم اتخاذ گردد و جرائم مختلف در چارچوب قانون، علی‌رغم خصایص ویژه هر جرم پیش‌بینی گردند. اما باز هم تعریف مفهوم جرائم علیه صلح و امنیت نوع بشر، کار آسانی نبود. «اسپیروپولوس» در گزارش مقدماتی خود در مورد موضوع پیش‌نویس قانون ۱۹۵۰ در این خصوص، (مفهوم صلح) اشاره می‌کند، ویژگی‌های عمده جرائم علیه صلح و امنیت بشری، ماهیت سیاسی آن است. به عقیده وی این جرائم به دلیل تائی بر روابط بین‌المللی، برای حفظ صلح خطرناک می‌باشد. اما نهایتاً کمیسیون حقوق بین‌الملل تصمیم گرفت، این مفهوم را در چارچوب ماده ۱۹ مسئولیت دولت بیان کند. در کمیسیون حقوق بین‌الملل، «الوات» در بیان معیار برای مسئولیت دولت، بر این عقیده بود که معیار تهدید صلح و امنیت بین‌المللی به عنوان معیاری برای اعلام جرائم بین‌المللی قرار دارد. همانطور که بسیاری از اعمالی که به عنوان نمونه‌هایی از جرم در ماده ۱۹ فهرست شدند، صرف‌نظر از مورد صریح تجاوز، به طور مکرر از نظر سازمان ملل متحد به عنوان اقدامات ناقض صلح امنیت بین‌المللی اعلام شدند.

(۱۵۱۴ مورخ دسامبر ۱۹۶۰ واداشتن مردم به سلطه و بهره‌کشی را نقض صلح XV به طور مثال جمع عمومی به اتفاق آراء در قطعنامه) دانست. همچنین اغلب اعمالی که در جنایت بودنشان هیچ شکی وجود دارد اعم از آنکه توسط کنوانسیون‌ها اعلام شده باشند و یا ریشه در حقوق عرفی داشته باشند در رویه سازمان ملل متحد و شورای امنیت به عنوان اعمال ناقض صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد گردیده- اند، که می‌توان تکرار تصمیمات مشابه توسط سازمان ملل متحد را به عنوان مبنای پذیرش این‌گونه اعمال در دسته اعمال ناقض صلح دانست. نسل کشی ۱، آپارتاید ۲، تروریسم ۳، آسیب به محیط‌زیست، اعم از آسیب ناشی از درگیری‌های مسلحانه و باران اسیدی، رادیو (همگی مواردی هستند که در کنوانسیون‌های متعدد بنا به تحولات مفهوم نظم Resolution, 1992: 748 اکتیو و نقصان لایه ازن،) بین‌المللی به عنوان جنایات پذیرفته شده‌اند. می‌توان به این امر را متصور شد که پذیرفته شدن این اعمال به عنوان جنایت ریشه در مفاهیم صلح و امنیت دارد، چرا که نگاه منشور ملل متحد به صلح نگاهی زیربنایی است. صلح و امنیت در تمام مقررات منشور ملل متحد، آمرانه و

۱ - در یوگسلاوی سابق و رواندا اعمال خلاف صلح و امنیت بین‌المللی اعلام شدند.

۲ - در سال ۱۹۶۰ شورای امنیت قطعنامه‌ای را صادر کرد که رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی موجبات اختلاف‌نظر بین‌المللی را فراهم ساخته و بالقوه صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره انداخته است. از سال ۱۹۶۵ به بعد مجمع عمومی به طور منظم توجه شورای امنیت را به این واقعیت جلب کرد که وضعیت در آفریقای جنوبی موجبات یک تهدید، حتی تهدیدی جدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است.

۳ - در سال ۱۹۹۲ شورای امنیت عمیقاً از اقدامات گسترده تروریسم بین‌الملل در تمام اشکال آن، از جمله اقدامات در کشورهایی که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم درگیر هستند، اقداماتی که زندگی افراد بی‌گناه را به خطر انداخته و تأثیرات زیانباری بر روابط بین‌الملل داشته و امنیت کشورها را به خطر می‌اندازند، ابراز ناخرسندی نمود و سپس در همان سال سرکوب اقدامات تروریسمی را برای حفظ صلح و امنیت بین-المللی ضروری دانست.

هدفمند بوده و در اولین ماده منشور ملل متحد به عنوان اهداف مهم سازمان برشمرد شده است. قطعاً منشور ملل متحد صلح را در معنای فراتر از عدم جنگ مورد توجه قرار می‌دهد و اعلام می‌کند که هدف سازمان ملل متحد کمک به حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی (Resolution, 1992: 794) و تلاش برای احترام به حقوق بشری است. (

کمک به ملت‌ها از دیگر اهداف سازمان ملل متحد، به معنای کمک به ملت‌ها برای تعیین حق سرنوشت خودشان و کمک به مبارزات دولت‌های محروم است که این سازمان برای دستیابی به این اهداف، اصول خاصی را تعبیر کرده است. حتی صلح مورد نظر منشور ملل-متحد، متفک از صلح داخلی نبوده و گسترش مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، سبب گردیده است؛ یک عمل به ظاهر داخلی به دلیل به مخاطره انداختن صلح بین‌المللی، جنایت تلقی شود. چرا که عواملی که امنیت مردم یک کشور را به مخاطره می‌اندازد، به سرعت بازتاب جهانی خواهد داشت. همچنین امنیتی که منشور ملل متحد از آن سخن به میان آورده، امنیتی انسانی و جمعی است و در این راستا نهادهای ذی‌صلاح نظیر سازمان ملل متحد، شورای امنیت، دیوان بین‌المللی دادگستری برای انجام وظائف و اختیاراتشان صلح را مورد تفسیر قرار داده‌اند.

می‌توان گفت؛ گرچه در هیچ جای منشور ملل متحد تعریفی از صلح ارائه نشده است، اما از آنجا که صلح مفهومی پویا نه ایستا است، مصادیق آن ظرف بستر زمان معنا یافته است. امروزه صلح و امنیت بین‌المللی صرفاً در چارچوب مقابله با جنگ محدود نمی‌شود. عدم تبعیض نژادی، حفاظت از محیط‌زیست و مقابله با فقر و بیماری‌ها، موارد تحکیم پایه‌های صلح هستند که به نظر می‌رسد غالب اعمال ناقض این اصول در زمره جنایات بین‌المللی می‌باشد.

حقوق بشر

در حالی که می‌توان به بشر خاصیت «مبنایی» در پذیرش جنایات و مجازات‌ها داد، می‌توان گفت از آنجا که حقوق بین‌الملل نمی‌تواند نسبت به سرنوشت بشر درون یک دولت بی‌توجه باشد، مبنای حقوق بشری با دسته‌ای از اعمال به نام جنایت در ارتباط می‌باشد. هرچند قرن‌ها قبل، امور داخلی یک کشور تحت لوای حاکمیت دولت اداره می‌شد، اما اصول بشریت با روشنگری و با حصول پیشرفت‌های عمده در سیستم بین‌الملل، رخنه کرد و دیگر نمی‌توان حقوق بشری را تنها به حاکمیت دولت متبوعش مرتبط دانست. تلاش دانشمندان در راه تحقق حقوق طبیعی بشر در زمینه آزادی افکار و بیان، اقدامات اروپا و آمریکا در قرن ۱۹ در جهت برچیدن برده-داری در کنار تکوین اصولی در مورد مشروعیت مداخلات انسان دوستانه در مواردی که یک دولت علیه ملت خود مرتکب اعمالی می‌شود که وجدان بشر را می‌آزارد، اقدامات جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول، معاهدات مربوط به اقلیت‌ها، تأسیس سازمان بین‌المللی کار، جملگی بیانگر توجه حقوق بین‌الملل به بشر است.

اما در پاسخ به این تفکر که اقداماتی نظیر معاهدات اقلیت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی کار بیشتر از انگیزه انسان‌گرایانه، دارای انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی است؛ اعلامیه جهانی حقوق بشر تعهد نسبت به حمایت از حقوق بشری را به عنوان یک هدف مستقل نشان داد.

پس از آن، اشاره به حقوق بشری را در اقدامات و نقطه نظرات دولت‌ها و قوانین بین‌المللی، می‌توان ملاحظه کرد. این حمایت علاوه بر حقوق عرفی در قالب کنوانسیون‌هایی است که به جنایات و تخلفات بین‌المللی می‌پردازد. در کنوانسیون مبارزه با نسل‌زدایی، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشری و آزادیهای اساسی، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشری و تصمیمات دادگاه‌ها در نظام منطقه‌ای آمریکایی، اصول بشريت بدون هیچ حرف و بحثی مورد اشاره قرار گرفته است. این اقدامات گویای تلاش در دفاع و تضمین بین‌المللی حقوق بشری بوده است. به عبارتی حمایت از حقوق بشری روند تصاعدی داشته و در جهت حمایتی جهانی حرکت نموده است که در نظر گرفتن نظام مسئولیت در کنوانسیون‌ها و رویه سازمان ملل متحد گویای حمایت از این حقوق است. به واقع به تدریج پذیرفته شده است که اصول بشريت بخشی از حقوق بین‌الملل است. اما با گسترش و پذیرش این مفهوم این سؤال مطرح می‌گردد، آیا حقوق بشر می‌تواند مستقیماً، مبنای الزامات بین‌المللی قلمداد گردد؟ جایگاه و نقش حقوق بشر در حقوق کیفری بین‌المللی (ویژگی Ragazzi, 1997:85 معادل است. (Erga Omenes کجاست؟ «راگازی»، معتقد است که حقوق بشر با ارزش مطلق خود با یک جرم بین‌المللی این است که اقداماتی متعارض با احساسات بشريت است. در دادگاه یوگسلاوی سابق محور قضاوت تاکید بر این نکته بود که اصول و قوانین حقوق بشری، به عنوان حداقل ملزومات در مخاصمات مسلحانه در هر نوع آن شناخته شود.

(وی معتقد است که این حقوق، جزء اصل Brownline, 1990:28 «برانلی»، حقوق بشری را جز اصول حقوق بین‌الملل می‌داند.) حقوق بین‌الملل بوده که از زمان ظهور منشور ملل متحد و تهدیدات آن در راستای حمایت از بشر و آزادی‌های اساسی آن، بنیان محکم‌تری یافته است. اما در خصوص ماهیت و یا فلسفه وجودی حقوق بشری دو عقیده وجود دارد؛ برخی بر این عقیده‌اند که گاهی یک اقدام، به جهت نقض توافقات بین‌المللی، جرم تلقی می‌گردد و گاهی یک عمل؛ ذاتاً مجرمانه است. اصول حقوق بشر منطبق با جرائم ذاتی است. این بدان معنی است که حتی در صورتی که یک کشور در کنوانسیون خاصی که یک الزام در آن تصریح شده است و یا عملی در آن جرم اعلام گردیده است، عضو نباشد، آن کشور از مسئولیت نقض آن الزام به جهات دیگر معاف نخواهد بود. به عبارتی، حقوق بشری خود به صورت مستقل منبع الزامات بین‌المللی می‌باشند.

در مقابل، برخی بر این عقیده‌اند که گرچه مبانی حقوق بشری عوامل مؤثری در شکل‌گیری قواعد بین‌المللی عرفی و معاهده‌ای می‌باشند، اما تنها زمانی می‌توانند توسط دادگاه‌های بین‌المللی مورد استناد قرار گیرند که از فرآیند قانون‌سازی گذشته باشند. (به واقع حقوق بشری، منبعی مجزا از قانون نبوده بلکه از حقوق قراردادی یا عرفی بین‌المللی Schwarzenberger, 1992:307) ناشی می‌شود.

این تفکرات، در اظهارنظرهای دیوان بین‌المللی دادگستری بیان گردید. دیوان، در پرونده کانال کارفو بر این عقیده بود، که آلبانی با قصور در اطلاع به کشتی‌هایی بریتانیایی در مورد کار گذاشتن مین در آب‌های قلمرو خودش از الزامات حقوق بین‌الملل عرفی تخطی کرده است. اما مهم‌تر از آن مبانی حقوق بشری که در زمان صلح مهم‌تر از زمان جنگ می‌باشند، به عنوان مبنای الزام قابل استناد است. در پرونده کانال کورفو، الزام کشور برای اطلاع دادن به سایر کشورها در مورد وجود مین در آب‌های سرزمین‌اش از کنوانسیون لاهه ۱۹۰۷ که البته در زمان جنگ اجرا می‌شود، ناشی می‌شد. شرط حقوق بشری در این کنوانسیون عبارت بود از اجرای یک اصل بسیار کلی‌تر از قابلیت جهانی که تنها برای شرایط خاص زمان جنگ تشریح شده‌اند، اما به همان اندازه در شرایط صلح معتبر هستند. (انشردی دیبا، ۱۳۸۴:۸۷) دیوان در پرونده آفریقای جنوب غربی در سال ۱۹۹۶، به رابطه میان اصول حقوق بشری و قواعد حقوقی پرداخت و چنین نتیجه‌گیری نمود که قواعد بشردوستانه به تنهایی، برای ایجاد حقوق و تکالیف قانونی کافی نمی‌باشند. ممکن است ملاحظات بشردوستانه

مبنای الهام‌بخش برای قوانین حقوقی باشد، اما چنین ملاحظاتی به تنهایی با قواعد حقوقی برابر و هم‌تا نیستند. گرچه تمامی کشورها برای حقوق بشری احترام قائل هستند، اما این احترام لزوماً به معنای آن است که این حقوق، دارای ویژگی قضایی است.

به واقع در این عبارت، دیوان تا جایی برای اصول بشردوستانه مبنای الزامی قائل است که به شکل قواعد حقوقی بیان شده باشند، اما برعکس در پرونده نیکاراگوئه انتخاب واژگان توسط دیوان، گویای آن است که برای این ملاحظات ارزش مستقلی قائل گردیده است. دیوان از عدم اطلاع قبلی به کشتی‌های نیکاراگوئه مبنی بر مین‌های کارگذاری شده، به تخطی از اصول انسان‌دوستانه زیربنایی کنواسیون لاهه یاد نمود. همچنین اشاره کرد که رفتار ایالت متحده آمریکا براساس اصول عمومی اساسی حقوق انسان‌دوستانه مورد قضاوت قرار گیرد. به نظر می‌رسد، در این مورد دیوان اصولی را مدنظر داشته است که به دلیل ماهیت اصولی و اساسی‌شان نیاز به تعبیر شدن در قالب حقوقی عرفی ندارند و می‌توان گفت اصول انسان‌دوستانه یک مبنای مستقل الزامات هستند.

همچنین دیوان در نظر مشورتی در مورد مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، با طرح این امر که «جهانی‌ترین اصول حقوق انسان‌دوستانه، تشکیل‌دهنده اصول تخطی‌ناپذیر حقوق بین‌الملل عرفی می‌باشند مجدداً بر این امر تاکید نمود که حقوق بشری همان حقوق بین‌المللی عرفی هستند». اما در مقام پاسخ به سئوالات مطرح شده ابتدای مبحث می‌توان گفت: گرچه به نظر می‌رسد در نوع الزام حقوق بشری اختلاف وجود داشته باشد، اما از آنجا که در اهمیت حقوق بشری تردیدی وجود نداشته و روزه‌روز بر اهمیت آن افزون می‌گردد، جامعه بین‌المللی بر این نظر است که نباید هیچ‌کس را از آنجا که در مورد آن وجود داشته باشد. این اهمیت بیانگر آن است که می‌توان حقوق بشری را آن بخشی از حقوق و اصول طبیعی دانست که در ماوراء منابع حقوق بین‌الملل (ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری) به عنوان یک قاعده آمره، خاصیت الزام‌آور دارد. گرچه در میان این منابع از آن به صراحت نام برده نشده، اما نظرات دیوان بین‌المللی دادگستری و سایر جوامع بین‌المللی، گویای آن است که این حقوق به عنوان مبنایی در معاهدات و عرف‌ها و اصول حقوقی و دکترین، مورد حمایت قرار گرفته است.

عقیده «جرم‌ذاتی»، بر این نکته دلالت دارد که برخی حقوق مانند حقوق بشری با ویژگی غیرقابل نقض و مطلق، از اهمیت مافوق قوانین قراردادی برخوردارند.

لذا به نظر یک معیار ثابت و جهانی در مورد بشریت وجود دارد و در اعتقاد جامعه بین‌المللی هیچ‌کس وجود نداشته و بدین ترتیب این حقوق در میان مجموعه قوانین و منابع حقوق بین‌الملل از طریق قانون‌سازی‌های سنتی راه پیدا می‌کند، اما با این وجود مفهومی مستقل بوده و در مواردی که قانون مبهم و تکامل نیافته است، کفایت می‌کند.

همانطور که قاضی «آلوارز» بر این عقیده بود: «ویژگی یک جرم بین‌المللی آن است که اقدامی متعارض با حقوق بشری است. و مفهوم حقوق بشری یکی دیگر از اجزاء اصلی در شکل‌گیری مفهوم جرم بین‌المللی است». در زمینه مسئولیت فردی در جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت این ایده واضح و غیرقابل انکار است و به همین ترتیب در مورد مسئولیت دولت هم قابل تسری می‌باشد. تخطی از قوانین توسط یک دولت را می‌توان به عنوان یک جرم دولتی با توسل به معیارها و شاخص‌های اصول حقوق بشردوستانه، محسوب کرد. (نقصدی برهانی، ۱۳۸۴: ۴۶)

لازم به ذکر است، حقوقدانان بر این عقیده‌اند که اهمیت حقوق بشری به عنوان یک معیار در تمایز تخلفات و جنایات آن است که این حقوق مشتمل بر یک ارزش فراقضایی است که با ارتکاب جرائم تهدید می‌شود. بنابراین هنگامی که این ارزش‌ها پذیرفته می‌شود، احساس الزام به آنهاست که موجب تداوم نظام کیفری می‌شود. گرچه ممکن است در عمل با تکیه بر این حقوق و مفاهیم، حقوق نیروی الزام‌آور مضاعف قراردادی و یا عرفی شکل بگیرد، اما همانگونه که شاو معتقد است؛ «نباید نقش ارزشمند آنان در ایجاد یک (shaw, 1997:85) در قواعد حقوقی را از یاد برد».

موانع نظری مسئولیت کیفری دولت‌ها در جرائم سازمان یافته

از دیدگاه حقوقدانان، اجرای مسئولیت کیفری دولت‌ها در حقوق بین‌الملل، با چالش‌های اساسی مواجه می‌باشد. تمایل دولت‌ها به استواری حاکمیت خود، همواره دلیلی بوده است که مخالفین مسئولیت کیفری دولت‌ها، بدان استناد می‌نمایند. از توابع قدرت عالی حاکمیت آن است که برخلاف نظام حقوقی داخلی کشورها که جرم‌انگاری و اجرای مجازات به سادگی امکان‌پذیر است، در حقوق بین‌الملل تأسیس چنین نهادهایی غیرممکن می‌باشد. فقدان یک نهاد مستقل قانونگذاری جهت وضع قوانینی که کلیه دولت‌ها خود را به اجرای آن ملزم بدانند، یک نهاد مستقل قضایی که توانایی اعمال مجازات‌های کیفری را علیه دولت‌های جنایتکار داشته باشد، سبب گردیده اندیشه مسئولیت کیفری با مخالفت‌های اساسی مواجه گردد. در این مبحث به بررسی این موانع می‌پردازیم

حاکمیت

پراهمیت‌ترین مسئله‌ای که مخالفین مسئولیت کیفری دولت‌ها مطرح می‌نمایند، آن است که هیچ کدام از تعهدات بین‌المللی قادر به نقض حاکمیت دولت‌ها و در نتیجه مجازات آنها نمی‌باشد. مخالفین بر این عقیده‌اند؛ هیچ تعهدی وجود ندارد که کشورهای دارای حاکمیت را به تبعیت وادار کند. دولت‌ها در روابطشان با یکدیگر کاملاً مختار بوده و پذیرش مسئولیت کیفری برای آنان منجر به نفی حقوق بین‌الملل به طور کلی می‌شود.

در تعریف حاکمیت گفته شده است: «حاکمیت عبارتست از قدرت برتر فرماندهی، یا امکان اراده‌ی فوق اراده‌های دیگر، هنگامی که گفته می‌شود، دولت حاکم است، بدین معنی است که در حوزه اقتدارش دارای نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری بر نمی‌خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند، وجود ندارد و در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیت ناشی از اوست، ولی صلاحیت او از نفس وجودی آن برمی‌آید.» (قاضی، ۱۸۷: ۱۳۷)

ریشه مقوله حاکمیت را باید در اوایل قرون وسطی به عنوان واکنشی در برابر ادعاهای امپراطوران رم مقدس که خود را حاکمان دنیوی بر روی کره زمین می‌دانستند، جست. در این میان پاپ عالی‌ترین مرجع در مسائل معنوی به حساب می‌آمد. اما هیچگاه این ادعای امپراطوران و پاپها به طور کامل با واقعیت مطابقت نداشت و حاکمان محلی به نوعی در برابر این ادعاها ایستادگی می‌کردند. بعضاً افراد اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی نیز خود را با تمایل حاکمان محلی سهم می‌دانستند و با قدرت امپراطوری جهانی به مخالفت برمی‌خاستند.

حاکمیت فقط می‌توانست مطلق باشد. این عقیده وجود داشت، یک حاکم یا سرنوشت کشورش را در اختیار دارد و به تبع آن هیچکس را بر روی کره زمین بالاتر از خود نمی‌شناسد، یا چنین اختیاری ندارد. حاکمی مستقل که سرنوشت ملت خود را در دست دارد، به قوانینی که ساخته و پرداخته سایر حاکمان است، نمی‌تواند مقید باشد و در رعایت چنین قوانینی آزادی کامل دارد. (قنبری جهرمی، ۱۳۸۳: ۱۲۴) مفهوم حاکمیت مطلق به وسیله «ژان بدن»^۱ حقوقدان، در واکنش به تجزیه قدرت سیاسی در فئودالیست در سده شانزدهم میلادی ابداع گردیده است. از دید وی حاکمیت دارای سه ویژگی مهم است.

۱- حاکمیت: قدرت عمومی فرماندهی است، نه قدرت خصوصی. ۲- حاکمیت یا قدرت عمومی فرماندهی، امری دائمی است. ۳- حاکمیت یا قدرت فرماندهی که از صفات دولت است، بر همگان اعمال می‌شود و خصوصیتی مطلق و نامشروط دارد. بدین معنا که دولت دارای حاکمیت، نمی‌تواند هیچ مقامی را برتر از خود تحمل کند و هیچ عاملی نمی‌تواند، قدرت دولت را محدود نماید. (عباسی، ۱۳۸۶: ۹۶)

نکته حائز اهمیت آن است که: تنها بازیگران اصلی صحنه سیاست بین‌المللی یعنی دولتها می‌توانند از حاکمیت برخوردار گردند در حالیکه دیگر بازیگران سیاست بین‌المللی مانند سازمانها، دارای حاکمیت نمی‌باشند. بدین ترتیب در مورد اعمال مسئولیت کیفری در خصوص سازمانهای بین‌المللی به عنوان اشخاص حقوقی با ایراد تعارض با حاکمیت مواجه نمی‌باشیم.

به واقع حاکمیت معیار و ویژگی ممتاز دولت است. تنها دولت است که حاکمیت دارد. حاکمیت بدین معناست که دولت قدرت خود را نه از هیچ سازمان و نهاد بیرونی بلکه از خود می‌گیرد و هیچ گروه اجتماعی دیگری که برتر از آن باشد، وجود ندارد و از آنجا که حاکمیت وجه ممیزه دولت است، لذا؛ دولت چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ بین‌المللی دارای حاکمیت است.

بعد داخلی حاکمیت دولت، بدین معناست که دولت بتواند بدون دخالت خارجی امور کشور را تنظیم، تنسيق و اداره نماید و در بعد خارجی به معنای آن است که در روابط خارجی اش از استقلال و آزادی عمل برخوردار باشد و از دیگران تبعیت نپذیرد. (آقایی، ۱۳۸۴: ۵۰)

به عبارتی، حاکمیت یا استقلال خارجی شامل مجموع اقتدارات و اختیاراتی است که دولت در بیرون از قلمرو خود در برابر دیگر دولتها، همانند بستن پیمان و قرارداد با آنها، اعمال سیاست و دیپلماسی، از آن استفاده می‌کند، بی‌آنکه هیچ فشار و اجبار خارجی بتواند آزادی عمل او را در این باره محدود سازد. (طباطبایی مومنی، ۱۳۸۶: ۹۷) ماده دوم منشور ملل متحد، در مقام بیان اصول قابل اجرا توسط ملل - متحد و اعضای آن، در اولین بند خود اصل تساوی حاکمیت تمامی اعضاء را بیان می‌نماید. اما باید گفت که برابری حاکمیت دولتها از اصول دیرین حقوق بین‌الملل است که به اندازه وجود دولتها قدمت دارد و اولین بار در ۱۶۴۸ در وستفالی کنترل دولت حاکم پیش‌بینی و در منشور ملل متحد، مورد تأیید واقع گردیده است. (سلیمی، ۱۳۹۸: ۱۷۶) تساوی حاکمیت دولتها بدین معنی است که دولتها به موجب حقوق بین‌الملل از شخصیت حقوقی مساوی برخوردارند. که این حق در زمره حقوق طبیعی دولتهاست. در عین حال، دولتها از بسیاری جهات به یکدیگر وابسته‌اند. از این روی به مجرد آنکه دولتها با یکدیگر ارتباط برقرار نمودند، وجود برخی قواعد مورد قبول آنها که این روابط را به نظم درآورد، ضرورت یافت.

^۱ - jean bodin

وابستگی دول به یکدیگر نیازمند به وجود قواعدی در مورد روابط بین آنها می‌باشند که این قواعد نمی‌تواند توسط یک دولت وضع گردد. اگر یک دولت به تنهایی وضع چنین قواعدی را ادعا کند، عدم پذیرش حتمی دیگران، موجب ظهور هرج و مرج خواهد شد. ضرورتاً قواعد حاکم بر روابط دولتها فقط می‌تواند قواعدی باشد که همه دولتهای دخیل در روابط مزبور، آنها را مورد شناسایی قرار داده‌اند. البته با توجه به وابستگی متقابل جهانشمول در عصر معاصر، این، در برگیرنده همه دولتها می‌باشد. (قنبری جهرمی، ۱۳۸۳:۵۴)

اگر دولتی به خود اجازه دهد که قواعد حقوق بین‌الملل را به دلیل حاکمیتش نادیده بگیرد و تحت لوای حاکمیت به هر عملی ولو ناقض حقوق دیگران دست زند و در داخل سرزمین خود هرگونه که بخواهد با اتباع داخلی و خارجی رفتار کند، یا آنکه در روابط خارجی خود، حقوق سایر دولتها را نادیده بگیرد، در این صورت هیچ پایه و اساس قابل اعتمادی برای روابط بین دولتها وجود نخواهد داشت. همان‌گونه که در این خصوص می‌گوید: اگر بخواهیم در روابط بین‌المللی از بی‌عدالتی بپرهیزیم، باید بپذیریم، که مفهوم حاکمیت حق (Reinsch, 1911:44) اعمال بی‌عدالتی یا صدمه زدن به افراد انسانی را به دولتها نمی‌دهد. (

به واقع، حاکمیت مطلق یا استقلال کامل در امور داخلی و آزادی عمل کامل در روابط خارجی، یا واقعیات دنیای امروز سازگار نیست. چرا که اگر بخواهیم در عصر قضایی ادامه حیات بدهیم، باید با دور شدن آرام و در عین حال تدریجی از مفهوم آزادی عمل مطلق دولت حاکم، به طرف مفاهیم افکار مشترک و وحدت منافع بشری که مرزهای داخلی و ملی فرهنگی و اعتقادی را پشت سر می‌گذارند، پیش برویم. (حدادی، ۱۳۹۹:۱۶۴)

اکنون با تحول جامعه بین‌الملل و ظهور مفاهیم و ارزشهای نو من جمله حقوق بشردوستانه، به نظر می‌رسد که عصر طلایی دولتها که انحصار بازیگری صحنه روابط بین‌الملل را به همراه هزاران امتیاز انحصاری دیگر در دست داشتند به سرآمده است.

به عبارتی، با گسترش حقوق بین‌الملل و قبول همسبستگی میان واحدهای سیاسی و همکاری میان آنها و توسعه ارتباطات، عنصر حاکمیت به عنوان قدرت مافوق یا قدرت عالی، مفهوم مطلق و کلاسیک خود را از دست داده است. بدین ترتیب که دولتها در برخی موارد، به دلیل عضویت در جامعه بین‌المللی جهت برقراری نظم بین‌المللی، به صورت ارادی، برخی محدودیتها را نسبت به حاکمیتشان می‌پذیرند. این محدود کردن حاکمیت، در واقع از مظاهر حاکمیت ملی است.

دولتها در حقوق بین‌الملل، همواره تابع قواعد بین‌المللی که خود به رضا و رغبت آن را پذیرفته‌اند، می‌باشند. در برخی موارد اراده و رضایت خود را صریحاً اعلام نموده، مانند پذیرش معاهدات و در برخی موارد، اراده ضمنی آنان در شکل‌گیری قواعد نقش دارد. مانند قواعد عرفی، اصول کلی حقوقی و قواعد آمره به عنوان نرم‌های اجباری. همچنین تصمیمات برخی سازمانهای بین‌المللی نیز من جمله قواعدی است که دولتها در مواردی که سازمان داخل در صلاحیتش تصمیم گرفته باشد، خود را ملزم به تبعیت از آن می‌نمایند.

اما گرچه این قواعد آزادی عمل دولتها را در روابط خارجی و یا حتی در امور داخلی محدود می‌سازد، اما همانگونه که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس و دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه ویملدون^۱ بیان نمودند، حقوق بین‌الملل بر روابط بین دولتهای مستقل حاکم است. لذا قواعد حقوق بین‌الملل که دولتها ملزم به اطاعت از آنها هستند، از اراده آزاد آنها و از طریق پذیرش کنوانسیونها و قواعد عرفی حقوق بین‌المللی، ناشی می‌شود. همچنین تعهد برای انجام ندادن عمل معینی، به منزله چشم‌پوشی کردن از حق حاکمیت دولت نیست. حق پذیرفتن تعهدات بین‌المللی در واقع یکی از ویژگیهای حاکمیت است. (میرزایی پنگجه، ۱۳۸۳:۷۰) علاوه بر

^۱ - Wimbledon

محدودیت‌های ارادی فوق‌الذکر بر حاکمیت، می‌توان گفت، امروزه مجوز مداخله در امور کشورها، به عنوان بارزترین محدودیت بر حاکمیت آنان قلمداد می‌گردد. اصل عدم مداخله، مبنای کهن و اصیلی در حقوق بین‌الملل داشته و در اسناد معتبر بین‌المللی، اعم از اسناد جهانی و منطقه‌ای و دو جانبه بیان گردیده است.^۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز در تعدادی از قطعنامه‌های خود، من جمله اعلامیه روابط دوستانه مصوب ۱۹۷۰، بر آن تاکید نموده است. در این اعلامیه آمده است: هیچ دولت یا گروهی از دولت‌ها، حق مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی یا خارجی دولت دیگری را ندارد. نتیجتاً، مداخله مسلحانه و تمامی دیگر اشکال مداخله یا تلاش برای تحدید شخصیت دولت یا عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن، ناقض حقوق بین‌الملل است.

منشور ملل متحد نیز در ماده (۷) خود بدین اصل تصریح نموده و ارکان سازمان ملل متحد را از مداخله در اموری که اساساً در صلاحیت دولت‌ها است، منع می‌نماید. اما علی‌رغم تاکید بر این اصل، استثنائاتی بر آن وارد شده و آن وقتی است که صلح و امنیت بین‌المللی به مخاطره بیافتد.

امروزه نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و متأثر گردیدن شدید وجدان و افکار عمومی جهانی، امری است که به تبع پررنگ شدن حقوق بشری، حاکمیت دولت‌ها را در مقابل اراده و قدرت و ضوابط بین‌المللی قرار می‌دهد. گرچه مداخله بشردوستانه توسط شورای امنیت مبنای حقوقی مستقیم و صریحی در منشور ملل متحد ندارد، اما شورای امنیت با استناد به فصل هفتم و تنها در مواردی که امر با حفظ یا اعاده صلح مرتبط است، می‌تواند، چنین اقدامی بنماید. به عبارت دیگر تنها مبنای حقوقی متصور برای اقدام مداخله‌گرانه شایگان، (۱۳۸۰:۱۲۶) (شورای امنیت به دلایل بشردوستانه، ضرورت حفظ یا اعاده صلح بر طبق فصل هفتم منشور ملل متحد است.

این امر نشأت گرفته از وابستگی متقابل روزافزون میان ملل جهان و ارتباط روزافزون آنها با حقوق اساسی بشری است. به واقع منطق مداخله آن است که رنجش بشری، وجدان بشریت را آزاده می‌کند و این امر برخی دولت‌ها را وادار به توسل به انواع جدید اقدامات می‌کند، لذا حاکمیت نمی‌تواند برای بی‌توجهی به ایداء بشری، مستند واقع شود و آن را توجیه نماید. (سلیمی، ۱۳۹۸:۱۷۹)

با عنایت به موارد فوق‌الذکر به این نتیجه نائل می‌گردیم که مفهوم حاکمیت مطلق در عصر کنونی یا استثنائاتی تعدیل گشته است. دولت‌ها به لحاظ همبستگی متقابل و عضویت در جامعه بین‌المللی به طور ارادی برخی محدودیت‌ها را بر حاکمیت خود می‌پذیرند. هنگامی که صلح و امنیت بین‌المللی به مخاطره می‌افتد، حاکمیت دولت‌ها با مجوز مداخله‌ی ارکان سازمان ملل متحد، به نوعی محدود می‌گردد. و این امری است که مورد قبول ملل متحد قرار گرفته است.

اجرای اصل قانونی بودن جرم و مجازات در مسئولیت کیفری دولت‌ها

یکی از اساسی‌ترین اصولی که در نظام‌های مختلف حقوق کیفری پذیرفته شده است، و به وضع تصویب قوانین جزایی معنی و مفهوم می‌دهد و فلسفه وجودی قوانین جزایی را روشن می‌کند. «اصل قانونی بودن جرم و مجازات» است. (سلیمی، ۱۳۹۸:۵۳) اصلی که از بدیهی‌ترین اصول حقوق جهانی است و در تمام کشورها و سیستم‌های قانون متبع و مرعی است. به واقع سالیان دراز، حقوقدانان بزرگ

۱ - اما می‌توان گفت: نقطه آغاز مناسب برای این مقوله، مقاله‌نامه ۱۹۳۳ مونته ویدئو در باب حقوق و تکالیف دولتهاست که به اختصار بیان می‌دارد: هیچ دولتی حق مداخله در امور داخلی یا خارجی دولت دیگر را ندارد.

کوشیدند و با مخاطرات حاکمان قدرتمند زمان، که جرم را خود تشخیص و کیفر را خود اعلام و اعمال می‌نمودند مواجه شدند، تا بشریت به جایی رسید، که جرم از قِبل قانونگذار تعیین می‌نماید و قاضی در چارچوب تعریف مقنن از فعل مجرمانه می‌تواند برای مجرم، کیفر تعیین و دستورالعمل و اجرای آن را صادر کند. (واحدی، ۱۳۸۲: ۴۹) در حقوق کیفری داخلی، برای اینکه مداخله‌ی خودسرانه قدرت عمومی، جانشین عدالت نشود، لازم است تأکید گردد «که جرمی بدون قانون وجود نخواهد داشت.» اگر قانونگذار قبلاً با عبارات عمومی و غیرشخصی و اصولاً به دور از اتفاقات و نوسانات وجدان جمعی برای تعیین دقیق محتوای این نظم اجتماعی که تجاوز به آن، جرم توصیف می‌شود، مداخله نکرده باشد، هیچ عملی را نمی‌توان مجرمانه اعلام نمود. (دوپویی، ۱۳۷۶: ۲۹۸) تأمل در تفاسیر مذکور از اصل قانونی بودن جرم و مجازات، این سؤال را برمی‌انگیزد که این اصل در حقوق بین‌الملل کیفری چه جایگاهی داشته و در مقوله مسؤلیت کیفری دولتها چگونه رعایت می‌گردد؟

می‌دانیم که حقوق کیفری مجموعه ضوابط و مقرراتی است که جرم و مسؤلیت کیفری و مجازات را تعیین می‌کند و می‌دانیم که مجازات و جرم‌انگاری، مستلزم وجود حاکمیت است. این در حالی است که برخی بر این عقیده‌اند که ظاهراً در حقوق بین‌الملل، برخلاف حقوق داخلی، مقننی وجود ندارد که حکم او برای دولتها لازم‌الاتباع باشد. دادگاهی با صلاحیت عام و اجباری وجود ندارد که در صورت تخلف از آن حکم، بتواند متخلف را محاکمه کند و قوه اجرائیه بین‌المللی نیز مفقود است که بتواند ضامن اجرای آن مقررات گیرد. (آزمایش، ۱۳۸۶: ۶۴) بدین کیفیت، حقوق بین‌الملل کیفری در رابطه با جرائم دچار نقصان می‌شود. در حقوق بین‌الملل در اعلامیه جهانی حقوقی بشر ۱۹۸۴ در بند ۲ ماده ۱۱۱ صریحاً و در سایر اسناد نظیر میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تلویحاً به «اصل قانونی بودن» اشاره گردیده است. اما مهمترین گام جامعه بین‌المللی در مسیر حرکت به سوی تکامل در اصول حقوق بین‌الملل، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی می‌باشد. (گماری، ۱۳۷۸: ۴۴۲) در این اساسنامه، فصل سوم با عنوان اصول کلی حقوق کیفری وجود دارد که در ماده ۲۲ آن صریحاً به اصل قانونی بودن جرم اشاره گردیده است. این ماده اشعار می‌دارد: «هیچکس به موجب این اساسنامه، مسؤلیت کیفری نخواهد داشت، مگر اینکه عمل وی در زمان وقوع، منطبق با یکی از جرایمی باشد که در صلاحیت دیوان است» (اسپندی، ۱۳۹۱: ۲۳۶) این ماده از اساسنامه بیانگر یکی از «اصول کلی حقوق» به مفهوم ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری بوده که شناسایی و قبول حقانیت آن در تمام نظام‌های حقوقی و مقوم بودن آن از نظر پایه‌های حقوق کیفری و درج آن در اسناد بین‌المللی، دلیل بر اصالت آن است.

لذا باید گفت، نمی‌توان یک دستگاه کیفری برای سرکوبی جرائم پیش‌بینی کرد که این اصل را نادیده بگیرد. این اصل جزء اصولی است می‌باشد. (لوی، ۱۳۹۱: ۴۷) اما با عنایت به آنکه *ius cogens* که نه تنها خاصیت برتر داشته بلکه در زمره قواعد آمره بوده و از خانواده در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت دیوان تنها در مورد جرائم ارتكابی اشخاص حقیقی می‌باشد، صرف‌نظر از اینکه می‌توان استنباط نمود، این اصل در حقوق بین‌المللی کیفری نیز جاری است، این سؤال مطرح است که آیا در مقوله جرائم بین‌المللی دولتها به عنوان اشخاص حقوقی، می‌توان اصل قانونی بودن را اعمال نمود؟ و اینکه در این زمینه قانونگذار کیست و قانون کدام است؟ به عبارتی چنانچه بپذیریم این اصل از اصول عمومی حقوق کیفری، هم در حقوق داخلی و هم در عرصه بین‌المللی می‌باشد، این سؤال مطرح می‌شود؛ هنگامی که مرتکب جرم، دولت باشد، در این راستا اتهام زننده چه کسی است و اتهام بر چه مبنایی بنا می‌گردد؟ پاسخ به این سؤالات ما را به نحو پذیرش اصل قانونی بودن در حقوق بین‌المللی کیفری آن هنگام که مرتکبین، دولتها هستند، رهنمون می‌سازد.

۱ - هیچکس برای انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین‌المللی جرم شناخته نشده است، محکوم نخواهد شد.

نگارنده معتقد است، نمی‌توان به جهت دولت بودن مرتکب، اصول پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل کیفری را که اعتقاد بر آمره بودن آن است، نادیده گرفت. اما باید در نظر داشت؛ علی‌رغم تعامل و تأثیرات دو جانبه و وجوه اشتراک، میان اصول حقوق کیفری داخلی و حقوق بین‌المللی کیفری، توجه به این امر ضروری است که این اصل در مفهوم خاص خود در حقوق داخلی، در حقوق بین‌المللی کیفری تبلور نمی‌یابد. در حقوق بین‌الملل که «دولت» و «حاکمیت» از مفاهیم اساسی آن است تأثیر اجتناب‌ناپذیر سیاست در مفاهیم حقوقی در خور توجه است.

چرا که اساساً دولت مفهوم سیاسی است. به واقع هیچ ضابطه و هنجار حقوقی به طور دفعی و ناگهانی به وجود نیامده و وجود منشائی سیاسی در ایجاد آن حتمی است. (لوی، ۱۳۹۱: ۵۲۴۷)

مخالفین مسئولیت کیفری دولتها علی‌رغم پذیرش واقعیاتی در زمینه تحدید حاکمیت و تعدیل اصل رضایی بودن، باز هم فقدان یک قوه قانونگذاری عالی‌تر را بهانه قرار داده و از ذکر مسئولیت کیفری برای شخصیت حقوقی دولت، اجتناب می‌ورزند. در پاسخ به این ایراد مهم، بدین امر می‌پردازیم که آیا در حقوق بین‌الملل، می‌توان منبعی را یافت که خاصیت الزام‌آور داشته باشد؟ به طوری که با وجود اصل رضایی بودن، دولتها ناگزیر به اطاعت و اجرای آن باشند؟. در این راستا با این توضیح که حقوق بین‌الملل کیفری به عنوان شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل، در منابع با یکدیگر مشترک هستند، بررسی منابع حقوق بین‌الملل حائز اهمیت است.^۱

ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، منابع صوری حقوق بین‌الملل را به ترتیب زیر معین کرده است:

الف- معاهدات عام یا خاص بین‌المللی که به سبب آن قواعد و مقررات پدید آمده است و طرفین اختلاف آن قواعد را صریحاً پذیرفته‌اند؛

ب- عرف بین‌المللی که حاکی از عملکرد عمومی دولتها است و به صورت قاعده حقوقی پذیرفته شده است؛

ج. اصولی کلی حقوقی که همه کشورهای متمدن جهان بر سر آنها همداستانند؛

د. رویه‌ی قضایی و آموزه برجسته‌ترین صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل کشورهای مختلف جهان، در حد ابزاری کمکی برای تعیین حد و حدود قواعد حقوقی.

معاهده منبع اصلی و نوشته حقوق بین‌الملل می‌باشد. معاهدات بین‌المللی، توافقاتی هستند که میان موضوعات یا اشخاص حقوق بین‌الملل، منعقد می‌گردند و آثار حقوقی بر آنها مترتب بوده و دارای ارزش و اعتبار بین‌المللی می‌باشند. تعاریف مختلف از معاهده در بحث موردنظر ما خالی از نتیجه و فایده می‌باشد. تنها ذکر این نکته ضروری است که معاهده منبع نوشته حقوق بین‌الملل است. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۹: ۱۶۲) پس از جری تشریفات قانونی، برای لازم‌الاجرا شدن یک معاهده، اثر فوری و بارزی که آن معاهده به همراه دارد و

۱ - در حقوق بین‌الملل، میان منابع واقعی و شکلی تمایز وجود دارد. منابع واقعی یا اصلی همان عوامل شکل‌گیری قواعد می‌باشند که از نظام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و با عقیدتی ناشی می‌شوند. در حقیقت منابع حقیقی همان عوامل تاریخی، مکتبی و اجتماعی است که الهام‌بخش خالقان قواعد حقوقی است که از آن به منابع مادی یاد می‌شود. افکار عمومی، وجدان مشترک، عدالت، باورهای جمعی، همبستگی، پیوستگی اجتماعی و.. است که تنها از طریق کاوشهای اجتماعی و جامعه‌شناسی و فلسفی میسر است. منابع صوری که گویایی عینیت مقررات حقوق بین‌الملل می‌باشد، به واقع عناصر ظاهری ایجاد و یا تأثیر قواعد حقوقی لازم‌الاجرا می‌باشند. این منابع، به نوعی قضیه دستوری مبنایی را به صورت منبعی قابل استناد در می‌آورد و بدین‌ترتیب ورود آن را به فضای حقوقی جامعه میسر می‌سازند.

در طول دوران زیست آن نیز کماکان پابرجاست؛ الزام آور بودن آن برای متعاهدین است. به عبارتی قاعده لزوم وفای به عهد به عنوان یکی از قواعد اساسی در مرحله اجرای معاهده برای متعاهدین، لازم‌الرعایه است. (رستم زاده، ۲۴: ۱۳۸۴)

همچنین یکی دیگر از آثار مهم معاهدات «نسبی بودن»^۱ آن است. به این معنی که مفاد یک معاهده در قبال دول ثالث، اثری مثبت یا منفی به جای نمی‌گذارد و آثار آن فقط در جمع دولتهایی که به معاهده پیوسته‌اند، اعتبار دارد. به عبارت دیگر «دولت ثالث نباید بر اثر معاهده-ای که به آن پیوسته است، متحمل تکلیف یا مسوولیتی مستقیم گردد». (فلسفی، ۴۱۰: ۱۳۹۱) از آنجا که آثار معاهده یعنی حقوق و تکالیف تنها براساس اراده متعاهدین جاری می‌گردد، در صورتی که یک دولت چنین معاهده‌ای را نپذیرفت و اراده خود را مبنی بر التزام در قبال تعهدات آن به صورت صحیح و سالم اعلام نکرده باشد، اثر معاهده به آن سرایت نمی‌کند. این اصل، مستنبط از اصل رضائی بودن (براساس همین اصل رضایی بودن است که دولتها مختارند در *Thpmas, 1988:751* نهفته در سیستم دولتهای حاکم و مستقل است.) شکل‌گیری یک معاهده شرکت کرده یا مشارکت نمایند، در هر مرحله از مراحل انعقاد معاهده، کناره‌گیری نمایند، با وجود امضاء از تصویب خودداری ورزند، هر زمان که مناسب تشخیص دادند، معاهده امضاء شده را تصویب کنند یا بدان ملحق شوند و در صورت پذیرش معاهده، هرگاه که منافع حیاتی خود را در اثر اجرای معاهده در خطر دیدند، از آن خارج شوند. با عنایت به این موارد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان به معاهدات به عنوان یک منبع قانونی بین‌الملل کیفری در جهت تأمین اصل قانونی بودن جرم نگریست؟

علاوه بر مطالب ارائه شده در بخش مبانی مسوولیت کیفری، توضیح ساده، بیان این مطلب آن است که در یک تقسیم‌بندی ماهوی بسیار مهم، معاهدات به دو دسته معاهدات قانون‌ساز یا عام و معاهدات قراردادی یا خاص تقسیم می‌شوند.

معاهدات قراردادی غالباً ماهیت دو جانبه دارند و مسائل مربوط به منافع خاص کشورهای منعقدکننده را در برمی‌گیرد. موافقتنامه‌های تجاری دو جانبه و معاهدات بازرگانی در زمره معاهدات قراردادی هستند. این معاهدات فقط برای کشورهای عضو، معتبر و لازم‌الاجرا می‌باشد و قلمرو اجرای آن‌ها هم محدود به یک وضعیت حقوقی خاص است.

معاهدات قانون‌ساز که اراده‌های مشترک اطراف خود را به گونه‌ای همساز، وحدت می‌بخشند، موجب قواعد حقوقی عامی می‌گردند که به عنوان منابع اصلی و مستقیم حقوق بین‌الملل قلمداد می‌گردد. این معاهدات متضمن قواعد اساسی بوده و در حکم قوانین بین‌المللی به شمار می‌آیند و رعایت آنها برای کلیه تابعان حقوق بین‌المللی یعنی کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و غیره اعم از متعاقد و غیر متعاقد لازم‌الاجراست. به تعبیری دیگر معاهدات قانون‌ساز، توافقات چند جانبه‌ای می‌باشند که گویای قواعد و هنجارهای بین‌المللی در روابط متقابل کشورها با یکدیگرند. این کنوانسیونها، مستلزم جذب کشورهای مختلف به عنوان طرف این اسناد بوده و ناظر به مسائل عمده و منافع بین‌المللی کلان است. از آنجا که یک سند چند جانبه، در راستای منافع جهانی از این قابلیت برخوردار است که اکثریت کشورها را به عنوان عضو خود جذب کند، کنوانسیون قانون‌ساز نامیده می‌شود. هدف این نوع معاهدات، مدون کردن قواعد عمومی و غیرشخصی است که ارزش عینی یا موضوعی دارد. از زمان تاسیس جامعه بین‌المللی و افزایش روزافزون مسائل فراملی که به تدریج به دغدغه‌های جهانی تبدیل شده‌اند، تعداد و حوزه کنوانسیون‌های قانون‌ساز نیز رشد پیدا کرده است. منشور ملل متحد، میثاق جامعه ملل، عهدنامه‌های

^۱ -pacta teritis nec nocent nec prosurnt

چهارگانه ژنو ۱۹۴۹، عهدنامه وین ۱۹۶۹ حقوق معاهدات، اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری و البته اساسنامه سازمانهای بین‌المللی جهانی، در زمره این معاهدات هستند.

البته امروزه اکثر معاهدات قانون‌ساز در چارچوب فعالیت مجامع و کنفرانسهای جهانی، خصوصاً مجمع عمومی سازمان ملل متحد تهیه و تنظیم می‌شود.^۱

گرچه ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به عهدنامه‌های عام و خاص اشاره می‌نماید، اما از آنجا که معاهدات قانون‌ساز بیانگر قواعد حقوقی است که از لحاظ عینی و بدون توجه به خصوصیات طرفهای پیمان اعتبار داشته و علامت مشخص آن، یکسانی محتوی و یا مضمون آن است، می‌توان گفت، پرکننده خلأ نهاد تا موجود قانون واقعاً بین‌المللی است. از این روی می‌تواند در زمره منابع حقوق ۹۶ بین‌الملل کیفری آورده شود. (فلسفی، ۱۳۹۱):

لذا با این امر مسلم که در حقوق بین‌الملل معاهداتی در حکم قانون وجود دارند، می‌توان به آن دسته از مخالفینی که فرضیه مسؤولیت کیفری دولتها را با این استدلال که حقوق بین‌الملل مبتنی بر رضایت بوده و تصور یک قانون واحد الزام‌آور غیرممکن است، پاسخ داد که؛ گرچه رضایت دولتها در منشور ملل متحد و یا ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری؛ صریحاً پایه و اساس وضع قواعد حقوق بین‌المللی اعلام گردیده است، رعایت تعهدات معاهداتی دولتها صرفاً از رضایت آنها به پذیرش معاهده ناشی نمی‌شود، بلکه از عضویت آنها در جامعه بین‌المللی نیز نشأت می‌گیرد؛ جامعه‌ای که در بستر خود به دولتها، صلاحیت عضویت (یعنی دولت بودن)، از جمله اهلیت انعقاد معاهدات را اعطا می‌کند. این قواعد نانوشته غایی به عنوان مبنای قانون جامعه بین‌المللی بوده که حاکمیت آن را از روی اطاعت داوطلبانه اعضای جامعه (یعنی دولتها) براحتی می‌توان استنباط کرد. مطلوب است که در جامعه کنونی بین‌المللی که همکاری دولتها در عرصه‌های مختلف ضرورت بسیار دارد، معاهدات مربوط به منافع عالی جامعه بین‌المللی، اعتبار کلی داشته باشد. و در قبال همه آنها اثری از خود به جای گذارد. می‌توان گفت، لازمه بقای جامعه بین‌المللی، وجود بعضی قواعد فراگیر است. (ساعد، ۱۳۸۴: ۶۴) در این راستا از جمله معاهداتی که در جامعه بین‌المللی متضمن تکلیف برای ثالث بوده‌اند معاهداتی است که در جهت منافع جامعه بین‌المللی منعقد شده است.

به طور مثال دیوان بین‌المللی دادگستری در تأیید این عقیده که متمایل به نوعی قانون‌گذاری بین‌المللی است در نظر مشورتی خود درباره شرط بر معاهده منع کشتار دسته‌جمعی، گفته است: «در این معاهده دولتهای متعاقد، منفعتی خاص ندارند. آن‌ها همگی و هر یک دارای منفعتی مشترک هستند که این عبارت است از پاسداران از غایاتی برتر که همانا علت وجودی معاهده (معاهده منع کشتار دسته‌جمعی) است. نتیجه آنکه درباره چنین معاهده‌ای نباید نه از منافع و زیانهای فردی دولتها و به طریق اولی نه از برقراری توازن دقیق قراردادی میان حقوق و تکالیف سخن به میان آورد»

همچنین در کنار نتایج منطقی برآمده از دکترین و تفسیر علمی فرایند پذیرش معاهدات، عملکردهای بین‌المللی در سده‌های اخیر، اصل رضایی یا ارادی بودن پذیرش معاهدات را از یقین خارج کرده است. الزام دولتها به پذیرش برخی معاهدات در حوزه خلع سلاح، کنترل تسلیحات و عدم گسترش از جمله این موارد است.

۱ - معاهده، قانونسازی معادل واژه Treath-law این اصطلاح را معاهده در حکم قانون، معاهده تفنیبی و عهدنامه قانونی نیز ترجمه کرده‌اند

شایان ذکر است که روند رو به افزایش زایل شدن امکان اعلام شرط یا رزرو نسبت به معاهدات بین‌المللی را باید بر این موارد افزود. مضافاً در خور توجه است که خروج از معاهده به دلیل حقوق مکتسبه سایر دولتها و نظم عمومی بین‌المللی باید با رعایت مفاد مورد توافق دولتها در همان معاهده یا عهدنامه وین ۱۹۶۹ صورت پذیرد. این عهدنامه ضمن‌گذار از آثار نظری اصل حاکمیت دولتها آن را با بین‌المللی بودن معاهدات پیوند داده و چنین مقرر نموده است که معاهده‌ای که خروج در آن پیش‌بینی نشده باشد، خارج شدن از آن امکان‌پذیر نمی‌باشد.

در جهت تسری این مطالب به حقوق بین‌المللی کیفری می‌توان گفت، در مواردی که قصد یک معاهده و متون آن بیانگر تنبیه و نوعی مجازات برای دول باشد این قواعد به طریق اولی قابل اجرا خواهد بود چرا که در بحث تنبیه و مجازات خصیصه قانون مورد استناد، فراگیر بودن آن و عدم تأثیر رضایت دول در اجرای آن قواعد است. همانطور که از مصادیق بارز معاهداتی که خصیصه فراگیر دارند و متضمن تکلیف برای ثالث می‌باشند، معاهدات مربوط به دولتهای متجاوز^۱ و مرتکبین جنایات است. با توجه به تفاسیر فوق‌الذکر می‌توان گفت؛ جهت اجرای اصل قانونی بودن در جهت حقوق بین‌الملل کیفری، معاهدات بین‌المللی را می‌توان به عنوان یک منبع قانونی الزام-آور، مورد استناد قرار داد

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

مسئولیت کیفری جهت وصول به مفهومی وسیع و جامع و شمولیت بر اصول انسانی راه پر فراز و نشیبی نمود. مسئولیت اولیه براساس انتقام و حق طبیعی بود و علاوه بر آن سان برای حیوانات و اشیاء نیز مسئولیت قائل بودند. ازدیاد جمعیت، به وجود آورنده رقابت و راه پیروزی در این مسابقه، موجب تشکیل دسته و گروه و بتدریج تأسیس قبیله‌های بزرگ و سرانجام دولت جهت بدست گرفتن تمامی امور یک منطقه و مردم، گردید. دولتها نیز مانند اشخاص که برای وصول به این نوع پیشرفت همه‌جانبه از جوانب مادی و فرهنگی راهی طولانی را پشت سر گذاشتند، می‌بایست این مسیر را طی نمایند و بدین گونه شد که امروزه دولتها نیز برای انتظام امور جهانی برای دولتهای دیگر شخصیت قائل شده‌اند و مسائل فراملی خود نظیر جرایم سازمان یافته را در پرتو اصول مرتبط با مسئولیت کیفری حل و فصل می‌نمایند.

مسئولیت کیفری که در برگزیده اشخاص حقیقی بود با پیشرفت صنعتی جوامع، پاسخگوی مسائل و نتایج این توسعه نبود. بشر آموخت که برای وصول به وضعیت ایده‌آل جز عدول از اصول کهن و سنتی نیست و اگر این نبود بشر همچنان در کوره راههای بدبختی و فلاکت باقی می‌ماند. آری برای حفظ حقوق انسانی راهی جز شناخت حقوقی مستقل برای اشخاصی که به نظری اعتباری و به نظر دیگر واقعی می‌باشد، وجود نداشت به رسمیت شناختن این شخص متعاقب آن شناخت حقوق و تکلیف برای این شخص را نیز بدنبال داشت. اگر کسی حقی دارد که از آن برخوردار باشد ضرورتاً اجرای آن بدون وقوع اختلاف مسیر نیست و واگذاری تکلیف برعهده هرکسی

۱ - معاهده پتسدام، پیمان ۲ اوت ۱۹۴۵ و موافقتنامه ۸ اوت ۱۹۴۵ لندن. پیمان صلح ۱۹۷۴ پاریس که تکالیف مقرر شده در آن جملگی تنبیهاتی بودند که بر ضد متجاوزان و جنگ افروزان اعمال شدند

ضرورتاً واکنش مثبت و منفی را در بردارد و قرار گرفتن در بین اشخاص دیگر اعم از حقیقی و حقوقی، به وجود آورنده ادعا علیه آن می‌گردد.

ادعای اینکه اشخاص حقوقی واقعیت ندارند و ساخته ذهن ماست و موجودیت و انحلال آن بدست قانون است و مجازات آن با اهداف مجازات سازگاری ندارد و دارای اراده مجزا نیست تا رکن معنوی را به وجود آورد. اینها همه مسائلی است که یک حقوقدان باید برای تأمین منافع اجتماعی و عدالت بدانها پاسخ بگوید. حقوقدان قبل از بحث در این مورد باید این امر بدیهی را بداند که ضرورت حفظ حقوق جامعه و لازمه عدالت شناخت مسئولیت کیفری برای این اشخاص است و باید مسائل و مشکلات پیش آمده ما را به این امر رهنمون نماید که یک سیستمی را اتخاذ نماییم و به اتحادی نائل گردیم که این اشکالات را برطرف نماید نه اینکه اصولی کهن و سنتی دست و پای ما را بگیرد و مانع اجرای عدالت و تأمین اجتماعی گردد. بدین ترتیب مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرایم سازمان یافته ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و معلول روابط پیچیده اجتماعی عصر حاضر است.

مفهوم شخصیت حقوقی در قوانین اغلب کشورها پذیرفته شده است و در برابر اصطلاح اشخاص حقیقی است و شامل موضوعاتی می‌شود که از شخصیت حقوقی برخوردار می‌باشند: اشخاص حقوقی دارای همان حقوق و تکالیفی هستند که اشخاص حقیقی دارند، مگر آنچه که با طبیعت انسان ملازمه دارد.

مسئولیت اشخاص حقوقی در جرایم سازمان یافته از موضوعاتی است که ذهن حقوقدانان را از بدو پیدایش این مفهوم در علم حقوق متوجه خود ساخته بود. اکنون نسبت به مسئولیت مدنی این اشخاص اشخاص حقوقی هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. اما مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرایم سازمان یافته همچنان موضوع مباحثات شدید علمی است. در این زمینه دو عقیده کاملاً شناخته شده وجود دارد. اولین عقیده بر فرض مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مبتنی است. قائلین به آن در اثبات ادعای خود دلایلی ابراز داشته‌اند. از جمله اینکه: اشخاص حقوقی در حوزه جرایم سازمان یافته واقعیت قضائی و جرم‌شناسی دارند و از قدرتهای مدرن اجتماعی بشمار می‌آیند که بنوبه خود صدمت عظیمی بر پیکره اجتماع وارد می‌آورند. بنابراین با توجه به مشکل شناسائی افراد مقصر در ساختار پیچیده این اشخاص و در حوزه جرایم سازمان یافته، سیاست‌های دفاع اجتماعی اقتضاء می‌کند که در برابر کنشهای مخالف نظم اجتماعی آنها از تدابیر کیفری استفاده شود. دومین عقیده بر فرض عدم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرایم سازمان یافته استوار است. قائلین به این فرض نیز در اثبات ادعای خود دلایلی را مطرح نموده‌اند از جمله اینکه: مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جرایم سازمان یافته ناقض اصل شخصی بودن و مجازات‌ها می‌باشد و نمی‌توان برخی مجازات‌های قانون را بر اشخاص حقوقی تحمیل نمود و تحمیل مجازات بر آنان نیز اهداف مجازات را محقق نمی‌سازد.

در نظام حقوقی انگلستان قوانین خاص و رویه‌های موجود ویژه موضوع را به صورت کاملاً فنی مورد بحث قرار داده‌اند که به شرح آن اشاره شد. به نظر می‌رسد مبنای پذیرش مسئولیت کیفری در جرایم سازمان یافته در نظام عدالت کیفری انگلیس نظریه ضرر باشد. حتی در توجیه‌هایی که در ارتباط با قربانیان یا بزه دیدگان نیز عنوان شد تأکید بر گستره خسارات وارد شده و بزه دیده‌گی و التزام به جبران خسارت به چشم می‌خورد. در این نظام حمایت‌های شکلی و ماهوی به صورت افتراقی از آیین دادرسی کیفری گرفته تا جرم‌انگاری و اعمال مجازات در خصوص جرایم سازمان یافته و اشخاص حقوقی و تعامل این دو مورد پیش‌بینی قرار گرفته است. رویه قضایی نیز به کمک نظام قانونگذاری آمده و به کمک قوانین فراملی حاکم بر موضوع به مدیریت جرایم سازمان یافته و پیشگیری کنشی از توسیع آن دست یافته‌اند.

منابع و مأخذ

کتاب:

- فرج اللهی، رضا، جرم شناسی و مسئولیت کیفری، ۱۳۹۸، چاپ اول، تهران، انتشارات میزان
- حسینجانی، مظاهری تهرانی، بهمن، مسعود، ۱۳۸۹، اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری با نگرشی بر قوانین کیفیت فرانسه و آمریکا مرتضی، محسنی، عبدالحسین، حقوق جنایی، ۱۳۸۵، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، نشر گیتی
- مدنی، سید جلال الدین، حقوق مدنی، ۱۳۸۵، چاپ اول، تهران، انتشارات پایدار
- یوسفزاده، مرتضی، اشخاص؛ اموال و مالکیت، ۱۳۸۹، چاپ اول، تهران، نشر میزان
- اسماعیل، عبداللهی، درس‌هایی از فلسفه کیفری: در آمدی بر مسئولیت کیفری بدون تقصیر در نظام حقوقی ایران و انگلستان، ۱۳۸۹، چاپ اول، تهران، نشر خرسندی
- شریفی، محسن، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و انگلستان، ۱۳۹۵، نشر میزان
- رحیمی نژاد، اسمعیل، جرم شناسی، ۱۳۹۰، تبریز، انتشارات فروزش
- میرزایی منفرد، غلامعلی، حقوق بازار اوراق بهادار (بخش اختلافات)، ۱۳۹۰، تهران، نشر میزان
- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، درآمدی بر جرم شناسی بزهکاری اقتصادی و حقوق کیفری اقتصادی، ۱۳۹۶، تهران، نشر نوین برتر
- بنسون، مایکل اس و سیمپسون، سالی، جرایم یقه سفیدی رویکردی فرصت مدار، ۱۳۹۱، ترجمه اسمعیل رحیمی نژاد، تهران، نشر میزان
- ابراهیمی، شهرام، اعلام و افشای جرم اقتصادی، ۱۳۹۷، چاپ اول، تهران، نشر میزان
- جمشیدی، علیرضا، سیاست جنایی مشارکتی، ۱۳۹۰، چاپ اول، تهران، نشر میزان
- دلماش مارتی، می ری، نظام های بزرگ سیاست جنایی، ۱۳۹۲، چاپ دوم، تهران، نشر میزان
- شریفی طراز کوهی، حسین، قواعد آمره و نظم حقوق بین المللی، ۱۳۴۳، تهران، نشر وزارت امور خارجه
- فلسفی، هدایت الله، حقوق بین الملل معاهدات، ۱۳۸۳، چاپ دوم، تهران، فرهنگ نشر نو
- شایگان، فریده، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین المللی، ۱۳۸۰، چاپ اول، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی
- دیبا انشردی، فاطمه. رابطه مصونیت بین المللی دولت با حقوق بشر و قواعد آمره، ۱۳۸۴، انتشارات جنگل
- نقصدی برهانی، حمید، تعهدات عام الشمول در حقوق بین الملل، ۱۳۸۴، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی
- قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ۱۳۷۰، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- قنبری جهرمی، محمدجعفر، حقوق بین المللی اقتصادی، ۱۳۸۳، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی
- آقایی، سید داوود، نقش و جایگاه شورای امنیت در نظم نوین جهانی، ۱۳۸۴، چاپ دوم، تهران، نسل نیکان
- طباطبایی مومتمنی، منوچهر، حقوق اساسی، ۱۳۸۶، چاپ یازدهم، تهران، نشر میزان

- سلیمی، صادق، نقش ارکان ملل متحد در تکوین مفهوم مسئولیت کیفری، ۱۳۹۱، تهران، نشر میزان
- حدادی، محمد. تأثیر تحولات حقوق بشری در مفهوم حاکمیت، ۱۳۸۶، دانشگاه آزاد تهران
- میرزایی پنگجه، سعید، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، ۱۳۷۳، تهران، وزارت امور خارجه
- آزمایش، علی، نگرشی بر اصل قانونی بودن جرم و مجازاتها، ۱۳۷۴، تقریرات، دانشگاه تهران، میزان
- گماری، م. سعود، ارتباط سازمان ملل متحد با دیوان کیفری بین الملل، دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۸، چاپ اول، انتشارات وزارت خارجه
- رستم زاد، حسینقلی، جامعه بین‌المللی و تعهدات بین‌المللی، ۱۳۸۴، تهران، دانشگاه آزاد تهران
- ممتاز، جم شید، صلاحیت دیوان کیفری بین المللی در محاکمه افراد متهم به ارتکاب جنایت جنگی، ۱۳۷۸، چاپ اول، انتشارات وزارت امور خارجه
- ربکا. پروفیسور والاس، حقوق بین الملل، ۱۳۸۲، ترجمه زمانی، سیدقاسم، بهراملو، مهناز، تهران، شهر دانش
- امیرارجمند، ارد شیر، گزارشی از رأی دیوان بین المللی دادگستری در قضیه لاکربی ایرادات مقدماتی، ۱۳۷۳، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۲، دفتر خدمات حقوق بین الملل
- کسسه، آنتونیو، حقوق کیفری بین الملل، ۱۳۷۸، ترجمه ی پیران، حسین و دیگران، انتشارات میزان
- اردیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، ۱۳۸۷، چاپ هجدهم، تهران، میزان
- شمس ناتری، محمد ابراهیم، سیاست کیفری ایران در قبال جرائم سازمان یافته با رویکرد به حقوق جزای بین الملل، ۱۳۸۰، تهران، نشر نگاه
- معظمی، شهلا، جرم سازمان یافته و راهکارهای جهانی مقابله با آن، ۱۳۸۴، چاپ اول، نشر دادگستر
- حبیب زاده، محمد جعفر، کلاهبرداری در حقوق ایران، ۱۳۷۴، چاپ اول، نشر دانشگاه آزاد اسلامی
- عبدالله پور، مهدی، بررسی سیاست کیفری ایران در قبال جرائم سازمان یافته، ۱۳۹۱، چاپ اول، انتشارات وزارت امور خارجه
- سیادت، سعیده و دیگران، جرائم سازمان یافته فراملی و نقش اینترپل فراملی در مقابله با آن، ۱۳۹۱، چاپ دوم، انتشارات شهر دانش
- هاشمی، حمید و دیگران، جرائم سازمان یافته، ۱۳۹۰، چاپ اول، انتشارات شهر دانش
- ذاقلی، عباس، قاچاق انسان در سیاست جنایی ایران و اسناد بین‌المللی، ۱۳۹۴، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی
- گسن، ریموند، جرم شناسی نظری، ۱۳۹۲، ترجمه مهدی کینیا، چاپ اول، انتشارات شهر دانش
- کاجلاک، پیتر، امور پلیسی جرائم سازمان یافته، ۱۳۹۱، ترجمه حمید جربانی، تهران، انتشارات جنگل
- گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ۱۳۹۱، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، انتشارات شهر دانش